اسْتَمِعُوا مِنْ رَبّانِیِّکُمْ وَ أحْضِرُوهُ
قُلُوبَکُمْ وَاسْتَیْقِظُوا اِنْ هَتَفَ بِکُمْ

«نهج البلاغه»

مطلوب کلّ طالب

من کلام أمیر المؤمنین علیّ بن أبی طالب علیه السلام

انتخاب جاحظ

شرح رشید وطواط

از روی نسخهٔ خطّی مصحّح با استفاده از نسخهٔ عکسی
شمارهٔ ۷۰۷ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه طهران

بسعی واهتمام و تصحیح

میر جلال الدّین حسینی ارموی محدّث

۱۳۸۹ هجری قمری == ۱۳۴۸ هجری شمسی

چاپخانهٔ دانشگاه تهران

اِسْتَمِعُوا مِنْ رَبّانِيِّكُمْ وَأَحْضِرُوهُ قُلُوبَكُمْ اِنْ هَتَفَ بِكُمْ

«نهج البلاغه»

مطلوب کل طالب

من کلام أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام

انتخاب جاحظ

شرح رشید وطواط

از روی نسخهٔ خطّی مصحّح بااستفاده از نسخهٔ عکسی
شمارهٔ ۷۰۷ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه طهران

بسعی و اهتمام وتصحیح

میر جلال الدین حسینی ارموی محدّث

۱۳۸۲ هجری قمری = ۱۳۴۲ هجری شمسی

چاپخانهٔ دانشگاه طهران

بسم الله الرحمن الرحيم

اَلْحَمْدُللهِ علی أَلْطافِ کَرَمِهِ، وَأَصْنافِ نِعَمِهِ، وَالصَّلوةُ و السَّلامُ علی نَبِيِّهِ، الطّاهِرِ أَعْراقُهُ، الزّاهِرِ أَخْلاقُهُ، وعلی آلِهِ الأَصْفِياءِ، وَأَصحابِهِ الأَتْقِياءِ، حُماةِ الْحَقِّ، وَهُداةِ الْخَلْقِ.

اما بعد؛ چنین گوید:

مُحَمَّدُ بنِ مُحَمَّدِ بن عَبْدِ الْجَليلِ الْعُمَرِیُّ اَلْکاتِبُ الرَّشيدُ وَفَّقَهُ اللهُ لِما يُصْلِحُ أَعْمالَ دينِهِ وَدُنْياهُ و يُنْجِحُ آمالَ آخِرَتِهِ وَأُولاهُ که أمیرالمؤمنین علیّ بن أبی‌طالب صلوات‌الله علیه وعلی أولاده الطیبین الطاهرین(۱) باآنکه امام اخیاروقدوهٔ ابراروسیّد فتیان و مقدّم شجعان بود فصاحتی داشت که عقود جواهر ازأنفاس او درغیرت اند ونجوم زواهر ازألفاظ اودرحیرت، وعمروبن بحرالجاحظ رحمةالله علیه که درکمال براعت ووفوربلاغت نادرهٔ ابن آمت وأعجوبهٔ این ملت بود ازمجموع کلام أمیرالمؤمنین علیّ بن ابیطالب کرّم‌الله وجهه که جمله بدایع غرر و روایع درر است صد کلمه اختیار کرده است وهر کلمهٔ ازآن برابر هزار کلمه داشته، و بخطّ خویش نبشته، وخلق رایادگار گذاشته،واجب دیدم من بنده که پروردهٔ خاندان وپدیدآوردهٔ دودمان مجلس عالی خداوند و خداوند زاده، شاه معظم عالم عادل، مؤیّد مظفر منصور، جلال الدّنیا و الدّین، تاج الاسلام والمسلمین، عمدة الملوك والسلاطین، قطب الدّولة مجد الملة، بهاءالأمّة عدّة الخلافة، ناصر الملک سید ملوك الشرق والغرب،

۱ـ أصل کما في المتن لیکن نسخهٔ دانشگاه: «کرّم‌الله وجهه وأرضاه».

شمس المعالی سلطان أبوالقاسم محمودبن خوارزمشاه ایل ارسلان بن خوارزمشاه اتسزبن خوارزمشاه محمد یمین امیرالمؤمنین أعزّالله أنصاره و ضاعف اقتداره‌ام آن صد کلمه را برسم خدمت خزانهٔ کتب معمورهٔ او لازالت معمورةً ببقائه مزیّنةً بلقائه بدو زبان تازی و پارسی تفسیر کردن و در آخر تفسیر هر کلمه دوبیت شعر ازمنشآت خویش که مناسب آن کلمه باشد آوردن ؛ تافایدهٔ آن عامّتر ومنفعت آن تامّتر باشد وهردو فریق هم ارباب نظم وهم أصحاب نثر در مطالعهٔ آن رغبت نمایند امیدست که‌این خدمت درمحلّ قبول افتد ومن بنده را باقبال آن قبول عزّجاودانی و شرف دو جهانی حاصل گردد و هو « **مطلوب کلّ طالبٍ من کلام أمیرالمومنین علیّ بن أبی‌طالب** » کرّم‌الله وجهه ؛ **اللّهمّ وفّق ویسرّ** .

کلمهٔ اول ـ لَوْ کُشِفَ الْغِطاءُ مَا ازْدَدْتُ یَقیناً.

اگر وابرند پوشش را نیفزایم من در یقین .

معنی این کلمه‌بتازی : بَلَغْتُ فی مَعْرِفَةِ أَحْوالِ الْمَعادِ وَأَهْوالِ یَوْمِ التَّنادِ غایَةً لَوْ کُشِفَتْ عَنّی سُتُورُ الدُّنْیا وَعُرِضَتْ عَلَیَّ أُمُورُ الْعُقْبی لَمْ تَزِدْ تِلْکَ الْمُشاهَدَةُ الْحِسِّیَّةُ فی دینی تَغْییراً وَلا فی یَقینی قِطْمیراً .

معنی این کلمه‌بپارسی : أمیرالمؤمنین علی علیه‌السلام می فرماید که : آنچه مرا در دار دنیا که سرای حجاب است معلوم شده است و یقین گشته از اموراخرت چون حشرونشر و ثواب و عقاب و نعیم وجحیم و غیر آن ؛ اگر حجاب دنیا ازمیان بر گیرند و مرا بدارآخرت رسانند و آن جمله را بچشم‌سرمشاهده کنم یک ذرّه‌دریقین من زیادت نشودویک حبه درحقیقت من نیفزاید ، چه علم‌الیقین من امروز همچون عین‌الیقین منست فردا ؛ **شعر :**

حال خلد و جحیم دانستم — بیقین آنچنانکه می باید
گرحجاب ازمیانه بر گیرند — آن یقین ذرّهٔ نیفزاید

کلمهٔ دوم ـ اَلنّاسُ نِیامٌ فَاِذا ماتُوا انْتَبَهوا.

مردمان خفتگانند، پس چون بمیرند بیدار شوند.

معنی این کلمه بتازی : اَلنّاسُ مادامُوا فِی الْحَیاةِ الدُّنیاوِیَّةِ غافِلُونَ کَأَنَّهُمْ راقِدُونَ عَنِ الْجَنَّةِ وَ نَعیمِها وَالنّارِ وَجَحیمِها، فَإِذا ماتُوا انْتَبَهُوا مِنْ رَقْدَةِ الْغَفْلَةِ فَنَدِمُوا عَلی ما فَرَّطُوا فِی جَنْبِ خالِقِهِمْ، وَلامُوا أَنْفُسَهُمْ عَلی ما قَصَّرُوا فِی شُکْرِ رازِقِهِمْ، وَلٰکِنْ حینَئِذٍ لا تُغْنیهِمُ النَّدامَةُ وَلا تَنْفَعُهُمُ الْمَلامَةُ.

معنی این کلمه بپارسی : مردمان در دار دنیا از کار عقبی غافلند چون بمیرند از خواب غفلت بیدار گردند و بدانند که روزگار بباد داده‌اند، وقدم برجادهٔ صواب ننهاده‌اند، و پشیمان شوند از کردار نکوهیده و گفتار ناپسندیدهٔ خویش، لیکن آنگاه پشیمانی سود ندارد وفایدهٔ نیارد؛ **شعر:**

مردمان غافلند از عقبی — همه گوئی بخفتگان مانند
ضررِ غفلتی که می ورزند — چون بمیرند آنگهی دانند

کلمهٔ سوّم ـ اَلنّاسُ بِزَمانِهِمْ أَشْبَهُ مِنْهُمْ بِآبائِهِمْ.

مردمان بزمانِ خویش مانندهترند از ایشان بپدران خویش.

معنی این کلمه بتازی : اَلنّاسُ یُشْبِهُونَ زَمانَهُمْ لا آباءَهُمْ وَ یُحاکُونَ أَیّامَهُمْ لا قُدّامَهُمْ (1)؛ فَکُلُّ مَنْ أَعانَهُ الزَّمانُ أَعانُوهُ، وَ کُلُّ مَنْ أَهانَهُ الزَّمانُ أَهانُوهُ.

معنی این کلمه بپارسی: مردمان درزمانه نگرند وبأفعال اواقتدا نمایند؛ هر که را زمانه بنوازد ایشان بنوازند، و هر که را زمانه بیندازد ایشان بیندازند، وبرسنتِ پدرانِ خویش نروند و بگذشتگانِ خویش تشبه نکنند؛ **شعر:**

خلق را نیست سیرتِ پدران — همه بر سیرتِ زمانه روند
دوستند آنکه را زمانه نواخت — دشمن‌اند آنکه را زمانه فکند

1- در نسخهٔ دیگر: «قدماءهم».

کلمهٔ چهارم - مَا هَلَكَ امْرُؤٌ عَرَفَ قَدْرَهُ.

هلاك نشد مردی که بشناخت اندازهٔ خویش را.

معنی این کلمه بتازی : مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ كَانَ طُولَ عُمْرِهِ وَ مُدَّةَ دَهْرِهِ مُتَفَرِّعاً ذِرْوَةَ الْكَرَامَةِ، مُتَدَرِّعاً كِسْوَةَ السَّلَامَةِ، لَا تَمَسُّهُ مِنْ أَحَدٍ آفَةٌ، وَلَا تُصِيبُهُ مِنْ جَانِبٍ مَخَافَةٌ.

معنی این کلمه بپارسی: هر که محل خویش بداند و پای باندازهٔ گلیم خویش دراز کند و گرد کاری که لایق مرتبت و در خور منزلت او نیست نگردد همهٔ عمر از ملامت رسته باشد و بسلامت پیوسته؛ شعر:

هر که مقدار خویشتن بشناخت — از همه حادثات ایمن گشت
از مضیق غرور بیرون جست — در مقام سرور ساکن گشت

کلمهٔ پنجم - قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ.

قیمت هر مردی آنست که نیکو داند آنرا.

معنی این کلمه بتازی: كُلُّ مَنْ زَادَ عِلْمُهُ زَادَ فِي صُدُورِ النَّاسِ قَدْرُهُ وَقِيمَتُهُ، وَكُلُّ مَنْ نَقَصَ عِلْمُهُ نَقَصَ فِي قُلُوبِ النَّاسِ جَاهُهُ وَ حِشْمَتُهُ.

معنی این کلمه بپارسی : قیمت هر مردی باندازهٔ علم اوست، اگر بسیار داند قیمت او بسیار است، و اگر اندك داند قیمت او اندك است؛ شعر:

قیمت تو در آنقدر علم است — که تن خود بدان بیارائی
خلق در قیمتت بیفزایند — چون تو در علم خود بیفزائی

کلمهٔ ششم - مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ.

هر که بشناخت نفس خویش را، بدرستیکه بشناخت پروردگار خویش را.

معنی این کلمه بتازی: مَنْ عَرَفَ أَنَّ نَفْسَهُ مَخْلُوقَةٌ مَصْنُوعَةٌ، وَمِنَ الْأَجْزَاءِ

اَلْمُتَكَثِّرَةِ وَالْأَعْضاءِ الْمُتَغَيِّرَةِ مُرَكَّبَةٌ مَجْمُوعَةٌ فَقَدْ عَرَفَ أَنَّ لَهُ خالِقاً لا يَتَكَثَّرُ ذاتُهُ، وَصانِعاً لا يَتَغَيَّرُ صِفاتُهُ.

معنی این کلمه بپارسی: هر که در نفس خویش نگرد او ببدیههٔ عقل بداند که پیش از این هست نبوده است و اکنون هست شده است، و از اینجا بداند که اورا هست کنندهٔ و پدیدآرندهٔ است، پس از دانستن نفس خویش بدانستن پروردگارِ خویش رسد؛ **شعر:**

بر وجود خدای عزّ وجلّ — هست نفس تو حجّت قاطع
چون بدانی تو نفس را دانی — کوست مصنوع وایزدش صانع

کلمهٔ هفتم ـ اَلْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسانِهِ.

مرد پنهانست در زیر زبان خویش.

معنی این کلمه بتازی: اَلْمَرْءُ ما لَمْ يَتَكَلَّمْ لَمْ يُعْرَفْ مِقْدارُ عَقْلِهِ وَمَثابَةُ فَضْلِهِ، فَإذا تَكَلَّمَ رُفِعَ الْحِجابُ وَعُرِفَ الْخَطاءُ وَالصَّوابُ.

معنی این کلمه بپارسی: تا مرد سخن نگوید مردمان ندانند که او عالمست یا جاهل، ابله است یا عاقل، چون سخن گفت مقدار عقل و مثابت فضل او دانسته شود؛ **شعر:**

مرد پنهان بود بزیر زبان — چون بگوید سخن بدانندش
خوب گوید؛ لبیب گویندش — زشت گوید؛ سفیه خوانندش

کلمهٔ هشتم ـ مَنْ عَذُبَ لِسانُهُ كَثُرَ إخْوانُهُ.

هر که خوش باشد زبان او، بسیار باشد برادران او.

معنی این کلمه بتازی: اَلْمَرْءُ يَصْطادُ قُلُوبَ النّاسِ بِكَلِمِهِ الطَّيِّبِ وَكَرَمِهِ الصَّيِّبِ.

معنی این کلمه بپارسی : هر که مردمان را نکو گوید و بگرد عثرات ایشان نگردد ایشان او را دوست گیرند و با او چون برادران زندگانی کنند؛ **شعر:**

گر زبانت خوش است جملهٔ خلق — در مودّت برادران تواند
ور زبانت بدست در خانه — خصم جان تو چاکران تواند

کلمهٔ نهم – بِالْبِرِّ یُسْتَعْبَدُ الْحُرُّ.

بنیکوئی بنده کرده شود آزاد.

معنی این کلمه بتازی : اَلْمَرْءُ بِبِرِّهِ یَسْتَرِقُّ الْحُرَّ، وَیَسْتَحِقُّ الشُّکْرَ.

معنی این کلمه بپارسی : هر که بآزادگان نیکوئی کند، آزادگان بندهٔ اوشوند، و راه خدمتگاری و طریق طاعت داری او سپرند؛ **شعر:**

گرت باید که پیش تو باشند — سروران جهان سر افکنده
مردمی کن که مردمی کردن — مرد آزاد را کند بنده

کلمهٔ دهم – بَشِّرْ مٰالَ الْبَخیلِ بِحٰادِثٍ اَوْوٰارِثٍ.

بشارت ده مال بخیل را بآفتی از روزگار یا میراث خوارگان.

معنی این کلمه بتازی : مٰالُ الْبَخیلِ لاٰ یُصْرَفُ فی طُرُقِ الْخَیْرٰاتِ وَوُجوهِ الْمَبَرّٰاتِ، فَیَکُونُ مَعْرِضاً(۱) لِحٰادِثٍ یَصْطَلِمُهُ، اَوْلِوٰارِثٍ یَلْتَقِمُهُ.

معنی این کلمه بپارسی: خواستهٔ بخیل یا درآفت روزگار تلف گردد، یا بدست میراث خوارافتد، از بهرآنکه بخیل را دل ندهد که مال خویش را خویش(۲) بخورد، یا در وجه خیرات و طریق مبرّات بکار برد؛ **شعر:**

هر که را مال هست و خوردن نیست — او از آن مال بهره کی دارد
یا بتاراج حادثات دهد — یا بمیراث خواره بگذارد

کلمهٔ یازدهم – لاٰ تَنْظُرْ اِلیٰ مَنْ قٰالَ وَانْظُرْ اِلیٰ مٰاقٰالَ.

منگر بدانکه گفت، بنگر بدانچه گفت.

۱- **در أقرب الموارد گفته:** «المعرض کمجلس موضع عرض الشیء وهو ذکره واظهاره».

۲- در هر دو نسخه: «خوش» وشاید اصل: «خودش» بوده است؟

معنی این کلمه بتازی : اِذا سَمِعْتَ کَلاماً فَلا تَنْظُرْ اِلی حالِ قائِلِهِ وَلٰکِنِ انْظُرْ اِلی کَثْرَةِ طائِلِهِ، فَرُبَّ جاهِلٍ یَقُولُ خَیْراً، وَرُبَّ فاضِلٍ یَقُولُ شَرّاً.

معنی این کلمه بپارسی : در گویندهٔ سخن منگر که شریفست یا وضیع، عالمست یاجاهل، درنفس سخن نگر ؛ اگر نیکک باشد نگاهدار ، و اگرنیکک نباشد بگذار ؛ شعر :

شرفِ قائل و خساستِ او | در سخن کی کنند هیچ اثر
توسخن رانگر که حالش چیست | در گذارندهٔ سخن منگر

کلمهٔ دوازدهم ـ اَلْجَزَعُ عِنْدَ الْبَلاءِ تَمامُ الْمِحْنَةِ.

جزع کردن بنزدیکک بلا تمامی محنت ورنج است .

معنی این کلمه بتازی : اَلصَّبْرُ عِنْدَ الْبَلاءِ مِنْ جاذِباتِ الْمَثُوبَةِ، وَالْجَزَعُ عِنْدَ الْبَلاءِ مِنْ جالِباتِ الْعُقُوبَةِ، وَأَیُّ مِحْنَةٍ تَکُونُ أَتَمَّ مِنْ فِقْدانِ الْمَثُوبَةِ الْأَبَدِیَّةِ، وَوِجْدانِ الْعُقُوبَةِ السَّرْمَدِیَّةِ ...؟!

معنی این کلمه بپارسی: هر که رابلائی رسد یاآفتی روی بدونهد ، او در آن بلا زاری کند یا درآن آفت اضطراب نماید وصبر وتسلیم را سرمایهٔ کار و پیرایهٔ روزگار خویش نسازد ، از ثواب ابد محروم ماند و بعقاب سرمد گرفتار شود ، وچه محنت ازاین حال تمامتر بود...؟! شعر :

دربلیت جزع مکن که جزع | بتمامی دلت کند رنجور
هیچ رنجی تمامتر ز ان نیست | کز ثواب خدای مانی دور

کلمهٔ سیزدهم ـ لا ظَفَرَ مَعَ الْبَغْیِ.

نیست فیروزی بافرهی کردن .

معنی این کلمه بتازی : مَنْ طَلَبَ بِالْبَغْیِ شَیْئاً فَالْغالِبُ اَنَّهُ لا یَجِدُ ذٰلِکَ الْمَطْلَبَ وَلا یَرِدُ ذٰلِکَ الْمَشْرَبَ، وَاِنْ وَجَدَهُ مَرَّةً اَوْظَفِرَ بِهِ کَرَّةً فَلا یَتَمَتَّعُ

بِهِ فَكَأَنَّهُ لَمْ يَنَلْهُ وَلَمْ يَحُزْ، وَلَمْ يَظْفَرْ بِهِ وَلَمْ يَفُزْ.

معنی این کلمه بپارسی : هرکه بظلم و فرّهی کردن چیزی طلب کند غالب آنست که آن چیز را بدست نیارد وبرآن ظفر نیابد، و اگر بنادر بدست آرد وظفر یابد ازآن چیزبر خورداری وانتفاع نگیرد پس همچنان باشد که ظفر نیافته بدان؛ **شعر :**

هرکه از راه بغی چیزی جست — ظفر از راه او عنان بر تافت
ور ظفر یافت منفعت نگرفت — پس چنانست کان ظفر بنیافت

کلمهٔ چهاردهم ـ لَا ثَنَاءَ مَعَ الْكِبْرِ.

نیست ثنا با کبر .

معنی این کلمه بتازی : اَلْمُتَكَبِّرُ لَا تُخْلَعُ عَلَيْهِ أَرْدِيَةُ الثَّنَاءِ، وَلَا تُقْطَعُ إِلَيْهِ أَوْدِيَةُ الرَّجَاءِ.

معنی این کلمه بپارسی : هرکه متکبر باشد مردمان ثنای او نگویند وولای او نجویند؛ **شعر:**

هرکرا کبرپیشه شد همه خلق — در محافل جفای او جویند
وانکه بر منهج تواضع رفت — همه عالم ثنای او گویند

کلمهٔ پانزدهم ـ لَا بِرَّ مَعَ الشُّحِّ.

نیست نیکوییی با بخیلی .

معنی این کلمه بتازی : اَلشَّحِيحُ لَا يُثْبِتُ عَلَى النَّاسِ الْحُقُوقَ، فَلَا يَلْقَى مِنَ النَّاسِ اِلَّا الْعُقُوقَ.

معنی این کلمه بپارسی: مردمان نیکوی نگویند وطاعت داری ننمایند آنکس را که بخیل باشد از بهر آنکه از او خیری نبینند و نفعی نگیرند ؛ **شعر:**

هرکه را بخل پیشه شد دگران — نیست ممکن که طاعتش دارند
حق گزاریست طاعت و او را — نبود حق چگونه بگزارند

کلمهٔ شانزدهم ـ لاَ صِحَّةَ مَعَ النَّهَمِ.

نیست تندرستی با بسیار خوردن .

معنی این کلمه بتازی : مَنْ قَلَّ غِذاؤُهُ قَلَّتْ أَدْواؤُهُ ، وَ مَنْ كَثُرَ طَعامُهُ كَثُرَتْ أَسْقامُهُ.

معنی این کلمه بپارسی : هر که بسیار خورد پیوسته معدهٔ وی گران و تنِ او ناتوان باشد ، و هر که اندك خورد حالِ او مخالف این بود ؛ **شعر** :

نشود جمع هیچ مردم را	تندرستی و خوردن بسیار
مذهب خویش ساز کم خوردن	گرْت جان عزیز هست بکار

کلمهٔ هفدهم ـ لاَ شَرَفَ مَعَ سُوءِ الْأَدَبِ.

نیست بزرگی با بدیِ ادب .

معنی این کلمه بتازی : عُلُوُّ الرُّتَبِ لاَ يُنالُ اِلاَّ بِحُسْنِ الْأَدَبِ .

معنی این کلمه بپارسی : هر که بی‌ادب باشد از بزرگی محروم ماند و بدرجهٔ أشراف و أكابر و أعيان و أماثل نرسد ؛ **شعر** :

بی ادب مرد کی شود مهتر	گرچه او را جلالت از نسب است
با ادب باش تا بزرگ شوی	که بزرگی نتیجهٔ ادب است

کلمهٔ هجدهم ـ لاَ اجْتِنابَ مِنْ مُحَرَّمٍ مَعَ الْحِرْصِ.

نیست دور شدن از حرام با حرص .

معنی این کلمه بتازی : اِيّاكَ وَ الْحِرْصَ فَاِنَّ الْحِرْصَ يُلْقِي صاحِبَهُ فِي الْمَحْذُوراتِ ، وَ يَقُودُهُ اِلَى الْمَحْظُوراتِ .

معنی این کلمه بپارسی : هر که را در طبیعت حرص سرشته شد ، نتواند که از حرام بگریزد یا از محظورات بپرهیزد ؛ **شعر** :

حرص سوی محرّمات کشد　　خنک آنرا که حرص را بگذاشت

گر نخواهی که در حرام افتی　　دستت از حرص می بباید داشت

کلمهٔ نوزدهم ـ لا راحَةَ مَعَ الْحَسَدِ.

نیست راحتی با حسد.

معنی این کلمه بتازی : اَلْحَسُودُ یَغْتَمُّ بِما یُفیضُ اللهُ مِنْ خَیْرِهِ عَلی غَیْرِهِ، وَ خَیْراتُ اللهِ الْحاصِلَةُ فی بِلادِهِ الْواصِلَةُ اِلی عِبادِهِ لا تَنْقَطِعُ رَکائِبُها وَلا تَنْقَشِعُ سَحائِبُها فَلِأَجْلِ هذا لا یَکُونُ لِلْحَسُودِ قَطُّ فِی الْحَیاةِ طیبٌ، وَ مِنَ الرّاحاتِ نَصیبٌ.

معنی این کلمه بپارسی : مردم (١) حسود پیوسته از نیکوییی که خدای تعالی دیگران را داده باشد اندوهگن باشد و راحت عمر و لذّتِ عیش نیابد؛ **شعر :**

از حسد دور باش و شاد بزی　　با حسد هیچکس نباشد شاد

گر طرب را نکاح خواهی کرد　　مر حسد را طلاق باید داد

کلمهٔ بیستم ـ لا مَحَبَّةَ مَعَ مِراءٍ.

نیست دوستی با لجاج.

معنی این کلمه بتازی : اَللِّجاجُ یُورِثُ الْعَداوَةَ، وَ یُذْهِبُ مِنَ الْعَیْشِ الْحَلاوَةَ.

معنی این کلمه بپارسی : هر که لجاج پیشه کند مردمان از دوستیِ او گریزند و از مجالستِ او بپرهیزند ؛ **شعر :**

ابله است آنکه فعل اوست لجاج　　ابلهی را کجا علاج بود

تا توانی لجاج پیشه مکن　　کافت دوستی لجاج بود

کلمهٔ بیست و یکم ـ لا سُؤْدُدَ مَعَ انْتِقامٍ.

---

١ ـ **در برهان قاطع گفته:** « مردم یك شخص واحد را گویند از آدمی؛ ترجمهٔ انسان است ، مردمان جمع آنست ، و مردمك تصغیر آن ».

نیست مهتری با کینه خواستن .

معنی این کلمه بتازی : الرَّجُلُ الْمُنْتَقِمُ لا یُقْطَفُ لَهُ ثَمَراتُ السَّعادَةِ، وَلا یَعْقِدُ عَلَیْهِ خَرَزاتُ السِّیادَةِ .

معنی این کلمه بپارسی : هر که خواهد که مهترشوداو را دست از کینه خواستن بباید داشت و مذهب انتقام را بیکبارگی بباید گذاشت و تا بتواند بعفو باید کوشید ولباس احتمال باید پوشید(۱)؛شعر :

صولتِ انتقام از مردم　　　دولتِ مهتری کند باطل

از رهِ انتقام یکسو شو　　　تا نمانی زمهتری عاطل

کلمهٔ بیست ودوم ـ لا زِیارَةَ مَعَ زِعارَةٍ(۲) .

نیست زیارت با بدخوئی .

معنی این کلمه بتازی : یَنْبَغِی أَنْ یَکُونَ الْإِنْسانُ عِنْدَ زِیارَةِ صَدِیقِهِ حَسَنَ الْخُلْقِ ، رَقِیقَ حَواشِی النُّطْقِ، فَإِنَّ الزّائِرَ إِذا کانَ زَعِراً لا یَکُونُ زائِراً بَلْ یَکُونُ أَسَداً زائِراً .

معنی این کلمه بپارسی: هر که بزیارتِ کسی رود باید که بوقت زیارت خوشخوی وگشاده روی باشدچه اگر در آن وقت بدخوئی کند واز سَنَنِ (۳) رفق ولطف قولاً وفعلاً عدول نماید ، آن زیارت را باطل کرده باشد ؛ شعر :

چون زیارت کنی عزیزی را　　　روی خوش دا روخوی ازآن خوشتر

چه اگر بدخوئی کنی آنجا　　　آن زیارت شود هبا و هدر

کلمهٔ بیست وسوم ـ لا صَوابَ مَعَ تَرْكِ الْمَشُورَةِ .

۱- در نسخه دیگر: «وتاتواند بعفو کوشد، ولباس احتمال بوشد».

۲- زمخشری در أساس البلاغه گفته: « زعر الرجل زعراً (کفرح) اذاساء خلقه وقلّ خیره ، وخلق زعرٌ (ککتف) معرٌ؛ وفیه زعر وزعارةٌ بالتخفیف والتشدید».

۳- «سنن» بفتح سین و نون بمعنی جادّه وشاهراه است.

نیست صواب با فرو گذاشتن مشورت و تدبیر .

معنی این کلمه بتازی: اَلْمُشَاوَرَةُ فِي الْاُمُورِ دَاعِيَةٌ اِلَى الصَّوَابِ وَالصَّلاحِ، هَادِيَةٌ اِلَى النَّجَاةِ وَالنَّجَاحِ .

معنی این کلمه بپارسی : در همهٔ کارها با عقلا مشاورت و با علما مذاکرت باید کرد ، چه مشاورت مرد را بصواب رساند و مذاکرت از خطا بازدارد ؛ شعر :

در همه کار مشورت باید   مشورت رهبرِ صواب آمد
نادره باشد ار صواب آید   کارآنکس که مشورت نکند

کلمهٔ بیست وچهارم ـ لاَ مُرُوءَةَ لِكَذُوبٍ .

نیست مروّت مرد دروغگو را .

معنی این کلمه بتازی : مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ صِدْقُ الْاَقْوَالِ لَمْ يَكُنْ لَهُ حُسْنُ الْاَفْعَالِ فَيَكُونُ خَالِياً مِنْ خَصَائِصِ الْمُرُوَّةِ ،عَارِياً مِنْ مَلاَبِسِ الْفُتُوَّةِ ، وَلِهٰذَا قِيلَ : اَلصِّدْقُ اُمُّ الْفَضَائِلِ ، وَالْكِذْبُ اُمُّ الرَّذَائِلِ .

معنی این کلمه بپارسی: هرکه را صدقِ گفتارنباشد حسنِ کردارنباشد،وهرکه چنین باشد از مروّت خالی و از فتوّت عاری بود ؛ شعر:

از مروّت کجا فروغ بود   هرکه باشد دروغ زن بروی
ور دهد وعده؛ آن دروغ بود   گر کند عهد؛ آن خداع بود

کلمهٔ بیست و پنجم ـ لاَ وَفَاءَ لِمَلُولٍ .

نیست وفا مردم ملول را .

معنی این کلمه بتازی : اَلْاِنْسَانُ اِذَا كَانَ مَلُولاً لاَ يُعْتَمَدُ عَلَى عَهْدِهِ ، وَلاَ يُعَوَّلُ عَلَى وَعْدِهِ، فَاِنَّهُ اِذَا مَلَّ نَقَضَ الْعَهْدَ ، وَاِذَا سَئِمَ اَخْلَفَ الْوَعْدَ .

معنی این کلمه بپارسی: هر که او ملول باشد بر عهد بستن و دوستی جستن او هیچ اعتماد نباشد؛ از بهر آنکه چون سلطان ملالت و شیطان سآمت بروی مستولی گردد هم عهد را بشکند و هم دوستی را تباه کند؛ **شعر**:

مطلب تو وفا زمرد ملول — نشود مجتمع ملال و وفا

گر کند عهد چون ملالت خاست — بشکنند عهد را بدست جفا

کلمهٔ بیست و ششم ـ لَا کَرَمَ أَعَزُّ مِنَ التُّقىٰ.

نیست هیچ کرم بزرگوارتر از پرهیزگاری.

معنی این کلمه بتازی: مَنْ کَانَ تَقِیّاً فَهُوَ عِنْدَ اللهِ مُکَرَّمٌ وَعِنْدَ النَّاسِ مُعَظَّمٌ، اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللهِ اَتْقَاکُمْ.

ولها معنیً آخر وهو:

اَنَّ الْکَرَمَ عَلىٰ نَوْعَیْنِ؛ اَحَدُهُمَا اَنْ یَکُفَّ الْاِنْسَانُ شَرَّهُ عَنْ غَیْرِهِ، وَثَانِیهِمَا اَنْ یَجْعَلَ الْاِنْسَانُ نَصِیباً لِلْغَیْرِ مِنْ خَیْرِهِ، فَالْاَوَّلُ یُسَمّٰی تُقیً وَزَهَادَةً؛ وَالثَّانِی یُسَمّٰی جُوداً وَاِفَادَةً، وَالْاَوَّلُ اَشْرَفُ مِنَ الثَّانِی لِاَنَّ فَائِدَتَهُ اَتَمُّ وَمَنْفَعَتَهُ اَعَمُّ؛ وَلِهٰذَا کَانَتِ الْاَنْبِیَاءُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِمْ یَأْمُرُونَ(۱) بِکَفِّ الْاَذٰی عَنِ النَّاسِ.

معنی این کلمه بپارسی: هر که پرهیزگاری کند بنزدیک خدای عزّوجلّ گرامی بود و بنزدیک خلق بزرگوار.

و نیز این کلمه را معنی دیگر توان گفت و آن معنی آنست که:

کرم دو گونه است؛ یک گونه آنست که خلق را از شرّ خویش ایمن داری؛ و این پرهیزگاریست، و گونهٔ دیگر آنست که خلق را از خیر خویش نصیب دهی؛ و این جوانمردی است، و پرهیزگاری شریفتر از جوانمردیست بحکم آنکه فایدهٔ او کاملتر است و منفعت او شاملتر؛ **شعر**:

۱- در نسخهٔ دیگر: «یوصون».

گر کریمی براه تقوی رو | زآنکه تقوی سرِ همه کرمست
نا گرفتن درم ز وجه حرام | بهتر از بذل کردنِ درمست

کلمهٔ بیست وهفتم ـ لا شَرَفَ اَعْلیٰ مِنَ الْاِسلامِ.

نیست هیچ شرف بلند پایه‌تر از اسلام .

معنی این کلمه بتازی: اَلْمُسْلِمُ عَزیزٌ عِنْدَاللهِ وَاِنْ رَقَّ حالُهُ، وَالْکافِرُ ذَلیلٌ عِنْدَاللهِ وَاِنْ کَثُرَ مالُهُ، وَایُّ شَرَفٍ یَکُونُ اَعْلیٰ مِنَ الْعِزَّةِ الْمُؤَبَّدَةِ وَاَوْفیٰ مِنَ الْکَرامَةِ الْمُخَلَّدَةِ ...!؟

معنی این کلمه بپارسی: هر که مسلمان شد بعزّ جاودانی وشرف دوجهانی رسید وعقلا دانند که عزّ مخلّد وشرف مؤبّد بهترست از ملک گذرنده ومال ناپایدارنده ؛ **شعر:**

ای که در ذلّ کفر ماندستی | عزّ اسلام دادهٔ از کف
گر شرف بایدت مسلمان شو | که چو اسلام نیست هیچ شرف

کلمهٔ بیست وهشتم ـ لا مَعْقِلَ اَحْسَنُ مِنَ الْوَرَعِ.

نیست پناهی نیکوتر از پرهیزگاری .

معنی این کلمه بتازی: اَلْوَرَعُ لِلْاِنْسانِ اَحْسَنُ مَعْقِلٍ وَمَعاذٍ، وَاَحْصَنُ مَوْئِلٍ وَمَلاذٍ.

معنی این کلمه بپارسی: هر که خواهد تا از حوادث دنیا و نوائب عقبی امان یابد او را در قلعهٔ ورع باید گریخت ودر حصار تقوی جای حصین طلبید؛ چه ببرکاتِ ورع هیچ آفت در دنیا ودین بدو نرسد؛ **شعر:**

ای که از دفع لشکر آفات | عاجزی و ترا سپاهی نیست
در پناه ورع گریز از آنک | از ورع نیکتر پناهی نیست

کلمهٔ بیست ونهم ـ لا شَفیعَ اَنْجَحُ مِنَ التَّوْبَةِ.

نیست هیچ شفیع حاجت روا تر از توبه .

معنی این کلمه بتازی : مَنْ تَمَسَّكَ بِحَبْلِ التَّوْبَةِ وَالاِعْتِذارِ وَ تَشَبَّثَ بِذَيْلِ النَّدامَةِ وَ الاِسْتِغْفارِ ثُمَّ اشْتَغَلَ بَعْدَ ذٰلِكَ بِرَفْعِ حاجاتِهِ وَ عَرْضِ مُهِمّاتِهِ عَلَى الْحَضْرَةِ الْإِلٰهِيَّةِ فَاِنَّهُ بِبَرَكَةِ تَوْبَتِهِ تُقْضىٰ حاجاتُهُ وَ اِنْ كَثُرَتْ وَ تُكْفىٰ مُهِمّاتُهُ وَ اِنْ كَبُرَتْ .

ولها معنیً آخر

وَهُوَ: اَنَّ الْعَبْدَ اِذا جَنىٰ جِنايَةً مُقْتَضِيَةً لِلْمُعاتَبَةِ مُسْتَدْعِيَةً لِلْمُعاقَبَةِ فَلا مَخْلَصَ لَهُ مِنْ اَظْفارِ تِلْكَ الْآفَةِ وَ مِنْ مَخالِبِ تِلْكَ الْمَخافَةِ اِلّا بِالشَّفاعَةِ أَوْ بِالتَّوْبَةِ ، لٰكِنْ جازَ اَنْ يَكُونَ كَثْرَةُ الشَّفاعاتِ تَهِيجُ غَضَبَ الْحَليمِ وَ تَشْعَلُ لَهَبَ الْكَريمِ فَيُحْرَمُ الْجانِي بِسَبَبِ ذٰلِكَ بَرْدَ الْعَفْوِ الْمَطْلُوبِ زُلالُهُ، الْمَحْبُوبِ ظِلالُهُ، وَ كَثْرَةُ التَّذَلُّلِ عِنْدَ الْاِقْرارِ بِالْحَوْبَةِ وَالْاِظْهارِ لِلتَّوْبَةِ يُحِبُّها كُلُّ اَحَدٍ وَ يَرِقُّ لَها كُلُّ خَلَدٍ فَأِذَنِ التَّوْبَةُ مِنَ الشَّفاعَةِ أَشْفَعُ وَ لِضَرِرِ الْعُقُوبَةِ اَدْفَعُ .

معنی این کلمه بپارسی : هر که توبه کند از گناه و از خدای عزّ وجلّ حاجت خواهد خدای عزّ وجلّ ببرکت توبه آن حاجت او را روا گرداند پس هیچ شفیعی در دین و دنیا و آخرت و اولی بهتر از توبه نباشد .

و نیز این کلمه را معنی دیگر توان گفت و آن معنی آنست که :

اگر کهتری گناهی کند و مهتری بر وخشم آلود شود پس آن کهتر مجرم توبه کند و دست استعفا در حبل اعتذار و دامن استغفار زند و خضوع و خشوع نمودن گیرد این حال برضای مهتر نزدیکتر از آن باشد که بنزدیک مردمان رود و شفیع انگیزد و مهتر را ازجوانب ابرام نماید و دردسر دهد تا راضی شود؛ **شعر :**

ای که بی حد گناه کردستی　　　می نترسی از آن فعال شنیع
توبه کن تا رضای حق بینی　　　که به از توبه نیست هیچ شفیع

کلمهٔ سی ام - لَا لِبَاسَ أَجْمَلُ مِنَ السَّلَامَةِ.

نیست هیچ پوشیدنی نیکوتر از سلامت.

معنی این کلمه بتازی: اَلسَّلَامَةُ لِلْاِنْسَانِ اَصْفَی شَرْبَةٍ یَحْتَسِیهَا، وَ اَصْفَی حُلَّةٍ یَکْتَسِیهَا.

معنی این کلمه بپارسی: چون مرد کاس صحت نوشید، و لباس سلامت پوشید می باید که قناعت کند و گرد افزونی نگردد تا بسبب طمع فاسد و طلب زاید آن جام صحت و جامهٔ سلامت را بباد ندهد؛ شعر:

مرد را گر زعقل (۱) با بهره است — هیچ کسوت به از سلامت نیست

بسلامت اگر نباشد شاد — کسوتِ او بجز ندامت نیست

کلمهٔ سی و یکم - لَا دَاءَ اَعْیَی مِنَ الْجَهْلِ.

نیست هیچ دردی بی درمان تر از نادانی.

معنی این کلمه بتازی: اَلْجَهْلُ لَیْسَ لِدَائِهِ عِلَاجٌ، وَلَا لِظَلْمَائِهِ(۲) سِرَاجٌ، وَلَا لِغَمَّائِهِ انْفِرَاجٌ.

معنی این کلمه بپارسی: هر که را که جهل در غریزت مرکوز شد، ونادانی در جبلّت سرشته شد نصیحتِ هیچ عاقل وموعظتِ هیچ فاضل اورا سود ندارد، وهرگز دامن از جهالت و آستین ازضلالت وانگذارد لَا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللهِ؛ شعر:

علم دریست نیک باقیمت — جهل دردیست سخت بی درمان

نیست از جهل جز شقاوتِ نفس — نیست از علم جز سعادت جان

کلمهٔ سی و دوم - لَا مَرَضَ اَضْنَی مِنْ قِلَّةِ الْعَقْلِ.

نیست هیچ بیماری نزارتر از اندکی عقل.

معنی این کلمه بتازی: قِلَّةُ الْعَقْلِ اَشَدُّ اَلَمٍ وَ اَشَقُّ سَقَمٍ، قِیلَ لِوَاحِدٍ:

۱- در نسخهٔ دیگر، « اگر از عقل مرد ». ۲- در نسخهٔ دیگر: «وَلَا لِظَلَامَتِهِ.»

اِسْتَراحَ مَنْ لاٰ عَقْلَ لَهُ، قٰالَ: لاٰ؛ بَلْ مُسْتَراحٌ مَنْ لاٰ عَقْلَ لَهُ.

معنی این کلمه بپارسی: هیچ بیماری صعب تر از کم خردی نیست، بسبب آنکه مردم صحیح آن باشد که ازاو افعال قویم و اعمال مستقیم صادر گردد، وهیچ کم خردی برین گونه نیست پس هیچ کم خرد صحیح نیست؛ **شعر**:

ایکه روزوشب ازطریق علاج در فزونیّ جسم وجان خودی
پارهٔ در خرد فزای که نیست هیچ بیماریی چو کم خردی

کلمهٔ سی وسوّم ـ لِسٰانُكَ یَقْتَضیكَ مٰا عَوَّدْتَهُ(۱).

زبان تو تقاضا کند ترا آنچه عادت کردهٔ تو آنرا.

معنی این کلمه بتازی: عَوِّدْ لِسٰانَكَ مِنَ الْقَوْلِ اَجْمَلَهُ وَمِنَ الْخَیْرِ اَکْمَلَهُ، فَاِنَّكَ اِنْ عَوَّدْتَهُ الشَّرَّ لَمْ تَأْمَنْ اَنْ تَبْدُرَ مِنْهُ اَوْ تَصْدُرَ عَنْهُ عَلیٰ مُوجَبِ عٰادَتِكَ لاٰ عَلیٰ مُوجَبِ اِرٰادَتِكَ کَلِمَةُ شَرٍّ تُکَدِّرُ کٰاْسَكَ بَلْ تُطَیِّرُ رٰاْسَكَ.

معنی این کلمه بپارسی: زبانرا بنیک خوی باید کرد، و بر بدخوی نباید کرد، چه روا بود که بحکم عادت برزبان درموضعی نازك از آن بد که برآن خوی کرده باشد کلمهٔ رود که خداوند زبانرا زیان دارد؛ **شعر**:

بر نکو خوی کن زبانت را کان رود برزبان که خوی کند
خوی خود راچو بد کنی روزی پیش خلقت سیاه روی کند

کلمهٔ سی وچهارم ـ اَلْمَرْءُ عَدُوٌّ مٰا جَهِلَهُ.

مرد دشمن است آن چیزی را که نداند.

معنی این کلمه بتازی: اَلْمَرْءُ اِذٰا لَمْ یَعْرِفْ عِلْماً قَرَعَ(۲) مُرُوَّتَهُ، وَمَزَقَ(۳)

۱ـ ناظر باین حدیث است این بیت:
«عوّد لسانك قول الصدق تحظ به ان اللّسان لما عوّدت معتاد».

۲ـ **زمخشری در أساس البلاغه گفته**: «ومن المجاز: قرع مروته؛ قال أبوذؤیب:
حتّی کأنّی للحوادث مروةٌ بصفا المشرّق کلّ یوم تقرع».

۳ـ **«مزق»** (بتخفیف زای و تشدید آن) = پاره کرد و در اینجا قرائت آن بتخفیف بهتر ست.

فَرْوَتَه(۱)، وَذَمَّ اَرْبابَهُ وَعابَ(۲) اَصْحابَه.

معنی این کلمه بپارسی: هر که علمی را نداند پیوسته در پوستین آن علم وعالم افتان بود، و اصحاب آن علم را مذمّت کند و بدمیگوید؛ شعر:

مردمان دشمنند علمی را — که زنقصان (۳) خود نداننندش
علم اگرچه خلاصهٔ دین است — چون ندانند کفر خوانندش

کلمهٔ سی و پنجم ـ رَحِمَ اللهُ امْرَءً عَرَفَ قَدْرَه وَلَمْ یَتَعَدَّ طَوْرَه.

رحمت کناد خدای برآن مردی که بشناخت قدر خود ودرنگذشت از حدّ خویش.

معنی این کلمه بتازی: رَحِمَ اللهُ امْرَءً عَرَفَ اَنَّهُ مِنْ فُطِرَ مِنْ صَلْصالٍ لا مِنْ سَلْسالٍ، وَخُلِقَ مِنْ ماءٍ مَهینٍ لا مِنْ ماءٍ مَعینٍ؛ فَلَمْ یَتَکَبَّرْ عَلی اَقْرانِه وَلَمْ یَتَجَبَّرْ عَلی اِخْوانِه.

معنی این کلمه بپارسی: مردم را چنان باید بود که قدر خویش بداند وازاندازهٔ خویش درنگذرد تا هم از خالق رحمت یابد و هم از خلایق مدحت؛ شعر:

رحمتِ ایزدی برآن کس باد — که عنان درکفِ جنون ننهد
قدر خود را بداند و هرگز — قدم از حدّ خود برون ننهد

کلمهٔ سی وششم ـ اِعادَةُ الاِعْتِذارِ تَذْکیرٌ لِلذَّنْبِ.

دیگرباره عذرخواستن یاددادن بودمر گناه را.

معنی این کلمه بتازی: اِذا اَذْنَبْتَ ذَنْباً فَلا تَعْتَذِرْ مِنْهُ اِلّا کَرَّةً واحِدَةً وَلا تَسْتَغْفِرْ مِنْهُ اِلّا مَرَّةً فارِدَةً؛ فَاِنَّ اِعادَةَ الْعُذْرِ مُذَکِّرَةٌ لِلذُّنُوبِ، مُقَرِّرَةٌ لِلْعُیُوبِ.

---

۱ ـ «فروه» بفتح فاء وسکون راء وفتح واو بمعنی پوستین است و« پوسین دریدن» کنایه از بدگوئی وغیبت است چنانکه درعربی و فارسی دراین معنی بسیار بکار رفته است.

۲ ـ در نسخهٔ دیگر: «عادی» و بمناسبت« عدو» بهتر ست. ۳ـ در نسخهٔ دیگر: « که زتقصیر خویش».

معنی این کلمه بپارسی : چون از گناهی یکبار عذر خواستی دیگر بار بسرِ آن عذر مرو؛ چه تازه کردنِ عذر تازه کردنِ گناه باشد ؛ **شعر** :

عذر یکبار خواه از گنهی — کز دوبارست نقص؛ جاه ترا
بسرِ عذر باز رفتنِ تو — تازه کردن بود گناهِ ترا

کلمهٔ سی و هفتم - اَلنُّصْحُ بَيْنَ الْمَلَأِ تَقْرِيعٌ .

نصیحت درمیانِ انجمن سرزنش باشد .

معنی این کلمه بتازی : مَنْ نَصَحَ اَخَاهُ عَلٰی مَلَأٍ مِنَ النَّاسِ فَقَدْ هَتَكَ سِتْرَهُ وَ اَفْشٰی سِرَّهُ(۱) .

معنی این کلمه بپارسی: هر که دوستی را نصیحت کند تنها باید کرد چه نصیحت درمیان مردمان فضیحت بود؛ **شعر**:

گر نصیحت کنی بخلوت کن — که جزاین شیوهٔ نصیحت نیست
هر نصیحت که بر ملا باشد — آن نصیحت بجز فضیحت نیست

کلمهٔ سی و هشتم - اِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ .

چون تمام شود عقل بکاهد سخن .

معنی این کلمه بتازی : اَلْمَرْءُ اِذَا تَمَّ عَقْلُهُ لَمْ یَتَكَلَّمْ اِلَّا بِقَدْرِ الْحَاجَةِ وَلَمْ یَحُمْ حَوْلَ(۲) الْهَذَیَانِ وَ اللَّجَاجَةِ .

معنی این کلمه بپارسی: هر که راعقل تمام باشد درمجامع بیهوده نگوید، و ناپیموده نجوید، زبان خویش را از گفتار بی فایده نگاه دارد خاصّه ازسخنی که زیان آرد؛ **شعر** :

هر که را اندك است مبلغ عقل — بیهده گفتنش بود بسیار
مرد را عقل چون بیفزاید — در مجامع بکاهدش گفتار

کلمهٔ سی و نهم - اَلشَّفِیعُ جَنَاحُ الطَّالِبِ .

۱ـ در نسخهٔ دیگر: «سَوْأَتَهُ». ۲ـ درهردو نسخه: «حوم» وقیاساً تصحیح شد ؛ یقال: حام حول الشیء ومنه الحدیث: من حام حول الحمی یوشك ان یقع فیه .

شفیع بالِ جوینده است .

معنی این کلمه بتازی: اَلطّالِبُ بِواسِطَةِ الشَّفیعِ یَصِلُ اِلی مَرامِهِ وَمَطْلَبِه ؛ کَما اَنَّ الطّائِرَ بِواسِطَةِ الْجَناحِ یَصِلُ اِلی مَطْعَمِهِ وَمَشْرَبِه .

معنی این کلمه بپارسی : چون مردم را بنزد کسی حاجتی افتد وآن حاجت بزبان خویش رفع نتواند کرد دست در دامنِ شفیعی زند وبعنایتِ آن شفیع بحاجتِ خویش رسد چنانکه مرغ باستظهار بال بمطعم و مشرب خویش رسد ؛ شعر :

ایکه هستی توطالب حاجت — بیخ نومیدی از دلت برکن
تا بمطلوب خود رسی زملوك — دست در دامنِ شفیعی زن

کلمهٔ چهلم ـ نِفاقُ الْمَرْءِ ذِلَّةٌ .

نفاق مرد خواری باشد او را .

معنی این کلمه بتازی: اَلْمُنافِقُ یَکُونُ ذَلیلاً عِنْدَ الْخالِقِ وَحَقیراً عِنْدَ الْخَلائِق .

معنی این کلمه بپارسی : هرکه نفاق پیشه کند و ظاهرِ خویش بخلافِ باطن دارد او بنزدیك خدای عزّوجلّ ذلیل باشد و بنزدیك آدمیان حقیر ؛ شعر :

ای که داری نفاق اندر دل — خار بادت خلیده اندر حلق
هرکه سازد نفاق پیشهٔ خویش — خوار گردد بنزد خالق وخلق

کلمهٔ چهل ویکم ـ نِعْمَةُ الْجاهِلِ کَرَوْضَةٍ فی مَزْبَلَةٍ .

نعمتِ نادان چون سبزه زاریست درسر گین دانی .

معنی این کلمه بتازی : نِعْمَةُ مَنْ لا عِلْمَ لَدَیْهِ ، وَلا اَثَرَ مِنَ الْفَضْلِ عَلَیْهِ کَرَوْضَةٍ فی مَزْبَلَةٍ وُضِعَتْ فی غَیْرِ مَوْضِعِها وَوَقَعَتْ فی غَیْرِ مَوْقِعِها .

معنی این کلمه بپارسی : مردمِ نادان سزاوارِ نعمت و شایستهٔ حشمت نباشد و اگر نعمتی یابد یا حشمتی بدست آرد برو نزیبد چنانکه سبزه زار در مزبله نزیبد

و نیکو نیاید ؛ **شعر** :

ایکه داری هنر نداری مال مکن از کردگارِ خود گلهٔ
نعمتِ جهل رامخواه که هست روضهٔ در میانِ مزبلهٔ

کلمهٔ چهل‌ودوم ـ اَلْجَزَعُ اَتْعَبُ مِنَ الصَّبْرِ.

زاری کردن دشوارتراز صبر کردن است .

معنی این کلمه بتازی : اَلْجَزَعُ مِنَ الصَّبْرِ اَتْعَبُ ، وَالْقَلَقُ مِنَ السُّکُونِ اَصْعَبُ .

معنی این کلمه بپارسی : جزع کردن در وقوع نوائب و نزول مصائب دشوارتر ورنجور کننده‌تر از صبر و قرار و سکون ووقارست؛ **شعر**:

درحوادث بصبر کوش که صبر برضای خدای مقرونست
تن مده در جزع که رنج جزع صد ره از رنج صبر افزونست

کلمهٔ چهل‌وسوم ـ اَلْمَسْؤُولُ حُرٌّ حَتّی یَعِدَ .

مرد مسئول آزادست تا آنوقت که وعده دهد .

معنی این کلمه بتازی: اَلْمَسْؤُولُ مٰا لَمْ یَعِدْ کٰانَ بِالْخِیٰارِفِی الْمَنْعِ وَالْاِعْطٰاءِ وَالْاِسْرٰاعِ وَالْاِبْطٰاءِ ؛ فَاِذٰا وَعَدَصٰارَ اِنجٰازُالْوَعْدِ لاٰزِماً فِی ذِمَّتِهِ وٰاجِباً عَلٰی هِمَّتِهِ .

معنی این کلمه بپارسی : مرد مسئول تا وعده نداده است و زبان در گرونکرده است آزادست و زمام ایثار وعنان اختیار در دستِ اوست اگر خواهد بکند و اگر خواهد نکند؛ امّا چون وعده داد و زبان گرو کرد در بند وفا کردنِ وعده ماند و زمام ایثار وعنان اختیار از روی مردمی ازدست او بیرون شود .

و این کلمه را معنیی دیگر توان گفت و آن اینست که :

مرد مسئول تا وعده نداده است وزبان گرونکرده سائل او را حرّ داند وآزاده خواند؛ امّا چون وعده داد و زبان گرو کرد سائل درحرّیت او متوقّف ودرآزادگی وی متشکک گشت؛ ومنتظر ماند، اگر وعده راوفا کند گوید که: حرّست وآزاده، واگر وعده را وفا نکند گوید: نه حرّست و نه آزاده؛ **شعر :**

مرد مسئول چون دهد وعده   خویشتن در مقام شک فکند
هست حرّ گر رهِ وفا سپرد   نیست حرّ گر درِ خلاف زند

کلمهٔ چهل وچهارم – اَکْبَرُ الْاَعْداءِ اَخْفاهُمْ مَکیدَةً.

بزرگترین دشمنان آن باشد که پوشیده تر باشد مکرو کیداو.

معنی این کلمه بتازی : اَکْبَرُ الْاَعْداءِ مَنْ یَسْتُرُ مَکایِدَ شَرِّهِ وَ مَصایِدَ ضَرِّهِ، وَ یَکْتُمُ غَوائِلَ غَدْرِهِ وَحَبائِلَ مَکْرِهِ.

معنی این کلمه بپارسی: هر که دشمنی نهان دارد ودوستی آشکارا کند او بدترینِ دشمنان وبزرگترینِ ایشان باشد؛ از بهر آنکه حذر از دشمنِ ظاهر ممکن است و از دشمنِ باطن ممکن نیست ؛ **شعر :**

بدترین دشمنی تو آنرا دان   که بظاهر ترا نماید بِرّ
هست ممکن حذرزدشمن جهر   نیست ممکن حذرزدشمنِ سرّ

کلمهٔ چهل وپنجم – مَنْ طَلَبَ ما لا یَعْنیهِ فاتَهُ ما یَعْنیهِ.

هر که طلب کند آنچه او را بکار نیاید ازو بشود آنچه او را بکار آید .

معنی این کلمه بتازی : مَنْ طَلَبَ ما لا یَعْنیهِ وَ حاوَلَ ما لا یُغْنیهِ فاتَهُ ما یَنْفَعُهُ فِی الْمُهِمّاتِ وَجازَهُ ما یَمْنَعُهُ مِنَ الْمُلِمّاتِ.

معنی این کلمه بپارسی: هر که چیزی طلب کند که لایق کار و درخور روزگار او نبود فوت وضایع شود ازو آنچه لایق کار ودرخور روزگار او باشد وباقول رسول علیه السلام مطابق وموافق است که:

مِنْ حُسْنِ اِسْلامِ الْمَرْءِ تَرْکُهُ مالا یَعْنیه ؛ **شعر :**

آنچه ناید بکار مردم را   که(۱) بجستنش هیچ بکراید
فوت گردد زدست او بی‌شک   آنچه او را همی بکار آید

کلمهٔ چهل و ششم - اَلسّامِعُ لِلْغیبَةِ اَحَدُ الْمُغْتابینِ.

شنونده غیبت یکی از دو غیبت کننده است.

معنی این کلمه بتازی : اَلسّامِعُ لِلْغیبَةِ شَریكٌ لِلْمُغْتابِ فیما یَسْتَحِقُّهُ مِنْ نَکالِ الْعاجِلَةِ وَ وَبالِ الْآجِلَةِ.

معنی این کلمه بپارسی : هر که غیبت کسی که غایب باشد بشنود ورضا دهد بدان وغیبت کننده راملامت نکند وآن غیبت را عذری ننهد اویکی ازدوغیبت کننده باشد، و در مذمّت دنیا و عقوبت آخرت باغیبت کننده شریک بود ؛ **شعر :**

تا توانی مخواه غیبت کس   نه گه جدّ و نه گه طیبت
هر که او غیبت کسی شنود   هست همچون کنندهٔ غیبت

کلمهٔ چهل و هفتم - اَلذُّلُّ مَعَ الطَّمَعِ.

خواری باطمع است.

معنی این کلمه بتازی : قَدْ ذَلَّ مَنْ طَمِعَ، وَ قَدْ عَزَّ مَنْ قَنِعَ.

معنی این کلمه بپارسی : هر که بنزدیک مردمان اختلاط از بهر طمع دارد و مردمان را آن حال ازو معلوم شود مردمان اورا دشمن گیرند و درو بچشم خواری نگرند و هرگز بنزدیک هیچ کس شرف و عزّت نیابد ؛ **شعر :**

هر که دارد طمع بمال کسان   تنش دررنج وجانش درجزع است
تا توانی طمع مکن زیراك   هر چه خواریست جمله در طمع است

کلمهٔ چهل و هشتم - اَلرّاحَةُ مَعَ الْیَأْسِ.

راحت بانومیدی است.

۱- درنسخهٔ دیگر: «گر».

معنی این کلمه بتازی: مَنْ تَعَلَّقَ بِاَذْیٰالِ الْیٰاسِ، وَقَطَعَ رَجٰاءَهُ مِنْ اَمْوٰالِ النّٰاسِ، عٰاشَ فِی دَعَةٍ لاٰ یَشُوبُهٰا نَصَبٌ، وَفِی رٰاحَةٍ لاٰ یَنُوبُهٰا تَعَبٌ.

معنی این کلمه بپارسی: هر که امید از اموال خلق ببرد و در دنیا طمع تجمل و زینت ندارد پیوسته قرین راحت باشد و عمر در آسایش گذارد ؛ **شعر :**

تا تو دل در امید بستستی — هرچه رنج است جمله در دل تست
چون بریدی امید از دگران — هرچه آن راحتست حاصل تست

کلمهٔ چهل و نهم - اَلْحِرْمٰانُ مَعَ الْحِرْصِ.

نومیدی با حرص است.

معنی این کلمه بتازی : کُلُّ حَرِیصٍ مَحْرُومٌ، وَ کُلُّ طَمّٰاعٍ مَذْمُومٌ.

معنی این کلمه بپارسی : هر که بر چیزی حریص تر و مولع تر، او از آن چیز محروم تر و بی بهره تر ؛ **شعر :**

ای که از حرص ماندهٔ شب و روز — با تن مستمند و با دل ریش
از رهِ حرص دور شو زیراك — هر کجا حرص بیش حرمان بیش

کلمهٔ پنجاهم- مَنْ کَثُرَ مِزٰاحُهُ لَمْ یَخْلُ مِنْ حِقْدٍ عَلَیْهِ اَوِاسْتِخْفٰافٍ بِهِ.

هر که بسیار شود مُزاح او؛ خالی نبود از کینهٔ برو یا استخفافی بدو.

معنی این کلمه بتازی : مَنْ تَعَوَّدَ الْمُزٰاحَ حَقَدَ عَلَیْهِ الْاَکٰابِرُ وَاسْتَخَفَّ بِهِ الْاَصٰاغِرُ.

معنی این کلمه بپارسی : هر که بسیار مزاح کند پیوسته بزرگان برو کینه‌ور باشند و خردان بدو استخفاف رسانند، و او هرگز از کینهٔ بزرگان واستخفاف خردان خالی نبود ؛ **شعر :**

هر که سازد مزاح پیشهٔ خویش — گر أمیرست پاسبان گردد
در همه دیده‌ها سبک باشد — بر همه سینه ها گران گردد

کلمهٔ پنجاه و یکم ـ عَبْدُ الشَّهْوَةِ أَذَلُّ مِنْ عَبْدِ الرِّقِّ.

بندهٔ شهوت ذلیل ترست از بندهٔ درم خریده .

معنی این کلمه بتازی : اَلْعَبْدُ الْمُشْتَری قَدْ یعِزُّهُ مَوْلاٰهُ وَ قَدْ یُکْرِمُهُ مَنِ اشْتَراٰهُ، اَمّا عبدُ الشَّهْوَةِ فَاِنَّهُ یَکُونُ اَبَداً فِی کُلِّ عَیْنٍ ذَلِیلاً مُسْتَحْقَراً، وَفِی کُلِّ قَلْبٍ مُهاٰناً مُسْتَصْغَراً .

معنی این کلمه بپارسی : هر که دربند شهوت باشد او از آن کس خوارتر باشد که در بند بندگی باشد؛ زیرا که وقت وقت خداوند را بر بندهٔ درم خریدهٔ خویش مهر آید و اعزاز کند اورا ؛ امّا هرگز هیچ کس را بهیچ وقت بر کسی که در بندِ شهوت باشد مهر نیاید و او را اعزاز نکند ؛ **شعر :**

هر که او بنده گشت شهوت را — هست نفس خسیس و طبع لئیم
بندهٔ شهوتست در خواری — بتر از بندهٔ خریده بسیم

کلمهٔ پنجاه ودوم ـ اَلْحاٰسِدُ مُغْتاٰظٌ عَلیٰ مَنْ لاٰ ذَنْبَ لَهُ .

حسد کننده خشم آلوده بود برآنکس که او را هیچ گناه نبود .

معنی این کلمه بتازی : اَلْحاٰسِدُ غَضْباٰنُ عَلیٰ مَنْ لَمْ یَظْهَرْ مِنْهُ جُرْمٌ وَلَمْ یَحْدُثْ مِنْهُ ظُلْمٌ ، وَماٰ غَضَبُ الْحاٰسِدِ عَلَی الْمَحْسُودِ اِلاّٰ بِسَبَبِ نِعَمٍ ساٰقَهاٰ اللهُ اِلَیْهِ وَ اَیاٰدٍ اَفاٰضَهاٰ عَلَیْهِ .

معنی این کلمه بپارسی : حسود چون با کسی نعمتی بیند خواهد که آن نعمت او را باشد و آنکس را نباشد و بدین سبب بر آنکس خشم آلود بود و او را دشمن گیرد و پیوسته در زوال نعمتِ او کوشد بی آنکه از آنکس جرمی پیدا آمده باشد یا جنایتی ظاهر شده ؛ **شعر:**

هست مرد حسود خشم آلود — بر کسی کو نکرد هیچ گناه

نعمتِ خلق دید نتواند رنجه باشد ز اصطناعِ (۱) إله

کلمهٔ پنجاه وسوّم ـ کَفیٰ بِالظَّفَرِ شَفیعاً لِلْمُذْنِبِ.

بسنده است ظفر شفیعِ گناهکار.

معنی این کلمه بتازی: إِذٰا ظَفِرْتَ بِالْمُذْنِبِ فَاقْبَلْ فیهِ شَفٰاعَةَ ظَفَرِكَ، وَاعْفُ عَنْهُ فَإِنَّ الْعَفْوَ أَحْسَنُ سِیَرِكَ.

معنی این کلمه بپارسی: گناهکار راشفیع ظفرتوبس است برو، پس چون ظفر یافتی بعفو کوش، و لباس تجاوز برو پوش؛ **شعر**:

بر گنهکار چون شدی قادر عفو کن زانکه بی گنه کس نیست

ور مرو را شفیع کس نبود ظفرِ توشفیعِ اوبس نیست..!؟

کلمهٔ پنجاه وچهارم ـ رُبَّ سٰاعٍ فیمٰا یَضُرُّهُ.

بسا کوشنده در چیزی که او را زیان دارد.

معنی این کلمه بتازی: رُبَّ اِنْسٰانٍ یَسْعیٰ فِی أَمْرٍ یَضُرُّ ذٰاتَهُ وَ یَسُرُّ عُدٰاتَهُ.

معنی این کلمه بپارسی: هر که در کاری بکوشد واجب نیست که ازآن منفعت یابد، چه بسیار باشد که بکوشد و عاقبت از آن کار زیان بیند؛ **شعر**:

ای بسا کس که طالبِ کاریست که درآن کار باشدش خذلان

ناصحِ او شود از آن غمگین حاسدِ او شود از آن شادان

کلمهٔ پنجاه وپنجم ـ لاٰ تَتَّکِلْ عَلَی الْمُنیٰ فَإِنَّهٰا بَضٰائِعُ النَّوْکیٰ.

تکیه مکن بر آرزوها که آن بضاعت احمقانست.

معنی این کلمه بتازی: لاٰ تَعْتَمِدْ عَلَی الْهَویٰ، وَلاٰ تَتَّکِلْ عَلَی الْمُنیٰ فَلَیْسَ کُلُّ مٰا یَهْواٰهُ الاِنْسٰانُ یَمْلِکُهُ وَلاٰ کُلُّ مٰا یَتَمَنّٰاهُ یُدْرِکُهُ(۲)، وَاعْلَمْ أَنَّ

۱ـ «اصطناع» بمعنی نیکو پروردن است؛ در قرآن مجید آمده: واصطنعتك لنفسی.

۲ـ گویا عبارت از این بیت متنبّی مأخوذ است:

«ماکلّ مایتمنّی المرء یدرکه تجری الرّیاح بمالا تشتهی السّفن»

اَلْاِعْتِمادُ عَلَی الْهَوٰی وَالْاِتِّکالُ عَلَی الْمُنٰی مِنْ شِیَمِ الْحَمْقٰی وَ خِصالِ النَّوْکٰی.

معنی این کلمه بپارسی : بر آرزو اعتماد نباید کرد و بر موجب آرزو خویشتن در خطر نباید افکند که نه هرچه آرزوست بتو دهند و مقالید آن در دستِ تو نهند و بباید دانست که اعتماد کردن برآرزو وهواپرستی عادتِ ابله پیشگان و بضاعتِ کوته اندیشگان است .

واین کلمه را معنی دیگر توان گفت

وآن معنی آنست که: بر مجرّد آرزو اعتماد نباید کرد لیکن درطلبِ آنچه آرزو باشد جهد باید نمود ورنج بایدبرد تابدست آید ویافته گردد ان شاءالله تعالی؛ **شعر:**

تکیه برآرزومکن که نه هرچ　　آرزو باشدت ببخشد حق
هرکه بر آرزو کند تکیه　　ببرِ عاقلان بود احمق

کلمهٔ پنجاه وششم ـ اَلْیَأْسُ حُرٌّ وَالرَّجاءُ عَبْدٌ.

نومیدی آزادست و امید بنده است .

معنی این کلمه بتازی: مَنْ قَطَعَ الرَّجاءَ عَنِ النّاسِ خَرَجَ مِنْ رِقِّ خِدْمَتِهِمْ وَخَلَصَ مِنْ قَیْدِ طاعَتِهِمْ وَهٰذا هُوَ الْحُرِّیَّةُ ، وَمَنْ عَقَدَ الرَّجاءَ بِالنّاسِ بَقِیَ فِی رِقِّ خِدْمَتِهِمْ وَوَقَعَ فِی قَیْدِ طاعَتِهِمْ وَهٰذا هُوَ الْعُبُودِیَّةُ.

معنی این کلمه بپارسی : هرکه ازاحسانِ کسی نومید شد از بند او بیرون آمد و ازمذّلتِ خدمتِ او بازرست واین نشان آزادیست، وهرکه امید دراحسان کسی بست در بنداوماند و بذُلّ خدمتِ او گرفتار شد واین نشان بندگی باشد؛ **شعر:**

گربریدی ز مردمان امّید　　بتن آزادی وبدل شادی
وربدیشان امید دربستی　　دادی ازدستعزِّ آزادی

کلمهٔ پنجاه وهفتم ـ ظَنُّ الْعاقِلِ کِهانَةٌ.

گمان خردمند از اخترگوئی است .

معنی این کلمه بتازی: قَدْ یَصْدُقُ ظَنُّ الْعاقِلِ بِسَبَبِ فِطانَتِهِ (۱) کَما یَصْدُقُ حُکْمُ الْکاهِنِ بِسَبَبِ کِهانَتِهِ.

معنی این کلمه بپارسی: بسیار باشد که گمان عاقل راست آید چنانکه بسیار باشد که گمان و حکم اخترگوی راست آید؛ شعر:

هر اشارت که مرد عاقل کرد — بر اشارات او مزید مجوی
ظنّ عاقل بود بهر کاری — در اصابت چو حکم اخترگوی

کلمهٔ پنجاه وهشتم ـ مَنْ نَظَرَ اعْتَبَرَ.

هر که بنگرست عبرت گرفت.

معنی این کلمه بتازی: مَنْ لَحَظَ وَاخْتَبَرَ اتَّعَظَ وَاعْتَبَرَ.

معنی این کلمه بپارسی: هر که دراحوال دنیا و امورِ عقبی بنگرد ونیک تأمّل کند عبرت گیرد واز آنچه زیانکار باشد بگریزد وبدانچه سودمند باشد درآویزد؛ شعر:

مرد در کارها چو کرد نظر — بهرهٔ اعتبار از آن برداشت
هرچه آن سودمند بود گرفت — هرچه ناسودمند بود گذاشت

کلمهٔ پنجاه ونهم ـ اَلْعَداوَةُ شُغْلٌ.

دشمنی کردن کاریست صعب.

معنی این کلمه بتازی: اَلْعَداوَةُ شُغْلٌ یَشْغَلُ صاحِبَها عَمّا هُوَ الْاَلْیَقُ بِهِ وَالْاَوْلىٰ فِی مَصالِحِ الْآخِرَةِ وَالْاُولىٰ.

معنی این کلمه بپارسی: دشمنی کاریست بی فایده، و از همه کارهای بافایده بازدارنده و منع کننده؛ شعر:

هر که پیشه کند عداوت خلق — از همه چیزها جدا گردد
گه دلش خستهٔ عنا باشد — گه تنش بستهٔ بلا گردد

۱ـ فیّومی درمصباح المنیر گفته: «فطن للامر من باب تعب و قتل فطناً و فطنةً وفطانةً بالکسرفی الکل = حذق به وفهم وادرک» و سایر کتب بفتح فاء ضبط کرده‌اند.

کلمهٔ شصتم - اَلْقَلْبُ اِذا اُکْرِهَ عَمِیَ.

دل چون بستم فرموده شد کور گردد .

معنی این کلمه بتازی: اَلْقَلْبُ اِذا اُکْرِهَ علی مَعْرِفَةِ عِلْمٍ حَدَثَ لَهُ الْمَلالُ وَ ظَهَرَ لَهُ الْکَلالُ وَ فَسَدَ مِنْهُ النَّظَرُ وَ ذَهَبَ عَنْهُ الْبَصَرُ حَتّی لا یَعْلَمَ ما یَعْلَمُ وَلا یَفْهَمُ ما یَفْهَمُ .

معنی این کلمه بپارسی: چون دل(۱) رنجانیده شود دردانستن چیزی کور گردد وآن چیز درنیابد پس عنان دل دروقت تحصیل علم بدو بایدداد و باری که زیادت از طاقتِ او باشد برو نباید نهاد تااو عاجز و سرگردان و متحیر و نالان نماند؛ شعر:

بستم دل بسوی علم مبر — کان ستم آتش دل افروزد
هیچ خاطرو گرچه تیز بود — بستم هیچ علم نیاموزد

کلمهٔ شصت ویکم - اَلْأَدَبُ صُورَةُ الْعَقْلِ.

با ادب بودن صورتِ عقل است .

معنی این کلمه بتازی : صُورَةُ الْعَقْلِ هِیَ الْأَفْعالُ الْمُهَذَّبَةُ، وَالْأَقْوالُ الْمُصَوَّبَةُ ، وَ الْحَرَکاتُ الْمُؤَدَّبَةُ ، وَالسَّکَناتُ الْمُرَتَّبَةُ .

معنی این کلمه بپارسی : هر که را عقل باشد نشانِ او آن بود که گفتار او گزیده و کرداراوپسندیده باشد، و بامردمان بأدب نشیند و بأدب خیزد، وازمواردِ نداست و مراصدِ ملامت اجتناب نماید و بپرهیزد ؛ شعر :

با ادب باش در همه احوال — که ادب نام نیک راسبب است
عاقل آنست کو ادب دارد — نیست عاقل کسی که بی‌ادب است

کلمهٔ شصت ودوّم - لا حَیاءَ لِحَرِیصٍ.

---

۱ - در نسخهٔ دیگر: «چون دل را» .

نیست شرم مردم حریص را.

معنی این کلمه بتازی : مَنِ اسْتَوْلی عَلَیْهِ الْحِرْصُ ذَهَبَ عَنْ عَیْنِهِ الْماءُ وَعَنْ وَجْهِهِ الْحَیاءُ .

معنی این کلمه بپارسی : هر که بر چیزی از مطالب دنی و لذات بدنی حریص باشد او را در طلبِ آن چیز از هیچ آفریده شرم نیاید و بملامتِ هیچ ملامت کننده التفات ننماید ؛ شعر :

هر که باشد حریص بر چیزی — ناید او را ز جستنِ آن شرم
برود از نهادِ او خجلت — بشود از سرشتِ او آزرم

کلمهٔ شصت وسیّم - مَنْ لانَتْ أَسافِلُهُ صَلُبَتْ أَعالِیهِ .

هر که نرم باشند زیردستان او سخت باشند زبردستان او .

معنی این کلمه بتازی : مَنْ لَمْ یَنْصُرْهُ الصِّغارُ قَهَرَهُ الْکِبارُ (۱) .

معنی این کلمه بپارسی : هر که را زیردستان نرم باشند وضعیف واورا در حوادث نصرت و معاونت نکنند زبردستان وقویتران برو سختی نمایند و او را بمالند وقهر کنند.

و این کلمه را معنی دیگر توان گفتن وآن معنی اینست که :

هر که نیمهٔ زیر خود را سست داشته باشد تا برو فساد و فاحشه رفته بود نیمهٔ زبر او یعنی چشم و روی وی سخت شده باشد و از هردو آب شرم رفته باشد و زایل گشته ؛ شعر :

هر که باشد ضعیف اتباعش — در کفِ اقویا بود مقهور
نشود بی متابعان هرگز — هیچ کس بر منازعان منصور

کلمهٔ شصت وچهارم - مَنْ أُتِیَ (۲) فِی عِجانِهِ قَلَّ حَیاؤُهُ وَبَذُؤَ لِسانُهُ .

۱- در بیان معنی عربی در هردو نسخه بهمین یک وجه اکتفا شده است .
۲- در نسخهٔ دیگر : «أوتی».

هر که داده باشد در عجان او اندك بود شرم او و پلید باشد زبان او .

معنی این کلمه بتازی: مَنْ نَزَتِ الرِّجالُ عَلَيْهِ ذَهَبَ الْحَياءُ مِنْ عَيْنِهِ فَلا يَحْتَرِزُ مِنَ الْإِيذاءِ وَ الْإِيحاشِ ، وَلا يَسْتَحْيِي مِنَ الْإِبْذاءِ(۱) وَ الْإِفْحاشِ.

معنی این کلمه بپارسی : هر که در زیر مردمان خفته باشد و برو آن جنس فاحشه رفته؛ هم شرم او اندك شده باشد و هم زبان او پلید گشته؛ **شعر :**

هر که را وقت کودکی بودست　　پیشه در زیر مردمان خفتن
شرم او رفته باشد و هرگز　　ناید از لفظ او نکو گفتن

کلمهٔ شصت و پنجم ـ اَلسَّعِيدُ مَنْ وُعِظَ بِغَيْرِهِ .

نیکبخت آنست که پند داده شود بدیگری .

معنی این کلمه بتازی : مَنْ وُعِظَ بِغَيْرِهِ كانَ سَعِيداً وَ عَنْ مَوْقِفِ الشَّقاوَةِ بعيداً .

معنی این کلمه بپارسی : نیکبخت آنکس است که چون دیگری را پند دهند و از کردار ناشایستهٔ وگفتار نابایستهٔ باز دارند او از آن پند عبرت گیرد و نصیب خویش بردارد و بگرد امثال آن کردار بد و گفتار ناپسند نگردد ؛ **شعر :**

نیکبخت آن کسی بود که دلش　　آنچه نیکی دروست بپذیرد
دیگران را چو پند داده شود　　او از آن پند بهره برگیرد

کلمهٔ شصت و ششم ـ اَلْحِكْمَةُ ضالَّةُ الْمُؤْمِنِ.

حکمت گمشدهٔ مؤمن است .

معنی این کلمه بتازی : اَلْمُؤْمِنُ يَطْلُبُ الْحِكْمَةَ كَما يَطْلُبُ الضّالَّةَ

۱ـ **در أقرب الموارد گفته:** « بذا عليه يبذو (كنصر) بذواً، وأبذى ابذاءً = تكلّم بالفحش» .

و در منتهي الارب گفته: « بذوت عليهم، و اَبذَيتُهُمْ = بد گفتم ايشان را».

صَاحِبُهَا وَ الْحَسْنَاءَ خَاطِبُهَا(۱).

معنی این کلمه بپارسی: مؤمن همیشه طالب حکمت بود چنانکه کسی طالب گم کردهٔ خویش بود؛ شعر:

هر که چیزی نفیس گم شودش | بسته دارد بجستنش همّت
جانِ آنکس که مؤمن پاک است | هم بر آن سان طلب کند حکمت

کلمهٔ شصت و هفتم - اَلشَّرُّ جَامِعٌ لِمَسَاوِي الْعُيُوبِ.

بدی بهم آرندهٔ زشتیها و عیبهاست.

معنی این کلمه بتازی: اَلشَّرُّ يُظْهِرُ مَخَازِيَ الْقُلُوبِ، وَ يَجْمَعُ مَسَاوِيَ الْعُيُوبِ.

معنی این کلمه بپارسی: هر که بدی کند خبث باطن او پیدا آید و مردمان بر عیبهای زشت او واقف گردند و آنچه در ذات اوست از انواع قبایح و اصناف فضایح جمله بدانند؛ شعر:

تا توانی مگرد گرد بدی | گر ترا هست طینتِ طاهر
کز بدی فضل تو شود پنهان | وز بدی عیب تو شود ظاهر

کلمهٔ شصت و هشتم - كَثْرَةُ الْوِفَاقِ نِفَاقٌ، وَ كَثْرَةُ الْخِلَافِ شِقَاقٌ.

بسیاری موافقت نمودن نفاق بود و بسیاری خلاف ورزیدن عداوت بود.

معنی این کلمه بتازی: اَلْمُبَالَغَةُ فِي الْوِفَاقِ تُؤَدِّي إِلَى الْمُرَاءَاةِ وَ الْمُنَافَقَةِ، وَ الْمُبَالَغَةُ فِي الْخِلَافِ تُؤَدِّي إِلَى الْمُعَادَاةِ وَ الْمُفَارَقَةِ.

معنی این کلمه بپارسی: هر که موافقتِ کسی در قول و فعل بسیار کند و در آن باب مبالغت بیرون از حدّ نماید مردم را از آن شبهتِ ریا و ریبتِ نفاق افتد، و هر که مخالفتِ کسی در قول و فعل بسیار کند و در آن باب مبالغت از حدّ بیرون برد آن حال بعداوت انجامد و سببِ مفارقت گردد، پس در موافقت و مخالفتِ مردمان طریق

۱ - گویا مأخوذ از قول ابوفراس حمدانی است: «و من یخطب الحسناء لم یغلها المهر».

توسط باید گشاد ، و قدم برجادّهٔ اعتدال باید نهاد ؛ **شعر :**

در وفاق کسان غلو مکنید　　　　که از آن تهمت زیان آید
وز خلافِ مدام دورشوید　　　　که از آن دشمنی بیفزاید

کلمهٔ شصت ونهم ـ رُبَّ آمِلٍ خائِبٍ.

بسیار امید دارندهٔ که نومید شونده بود .

معنی این کلمه بتازی : رُبَّ آمِلٍ خابَ أملُهُ ، و رُبَّ عامِلٍ ضاعَ عملُهُ .

معنی این کلمه بپارسی : بسیار کس باشد که بچیزی امید دارد و آن چیز اورا حاصل نیاید و عاقبةالامر نومید گردد ؛ **شعر :**

ایکه بستی امید در چیزی　　　　غم مخور گر نیاوریش بدست
بس امیدا که آن نگشت وفا　　　　بس شکوفه که بشکفید ونبست

کلمهٔ هفتادم ـ رُبَّ رَجاءٍ یُؤَدّی اِلَی الْحِرْمانِ.

بسا امید که ادا (۱) کند بمحرومی .

معنی این کلمه بتازی : لَیْسَ کُلُّ مَنْ رَجا شَیْئاً مَلَكَ ناصِیَتَهُ ، وَ أَدْرَكَ قاصِیَتَهُ ؛ فَرُبَّ رَجاءٍ مَغَبَّتُهُ(۲) حِرْمانٌ ، وَرُبَّ زِیادَةٍ عاقِبَتُها نُقْصانٌ.

معنی این کلمه بپارسی : نه هر که امید در چیزی بست آنرا بیافت چه بسیار امیددارنده است که امید او وفا نشود و از آنچه در آن امید بسته محروم ماند؛ **شعر:**

نه هرآنکو امید چیزی کرد　　　　کسب آن چیزباشدش آسان
بس امیدا که هست عاقبتش　　　　محنت یأس و آفتِ حرمان

کلمهٔ هفتاد ویکم ـ رُبَّ رَباحٍ یُؤَدّی اِلَی الْخُسْرانِ .

بسیار سود که ادا کند بزیان .

۱ـ یعنی میرساند و «اداء» بفتح اسم مصدر است از أداه تأدیةً یعنی رسانید آنرا.

۲ـ در **أقرب الموارد گفته :** « المغبّة بالفتح = عاقبةالشیء کغبّه بالکسر؛ یقال : للامر غبٌّ ومغبة ای عاقبة » و **درمنتهی الارب گفته :** «مغبّة بالفتح پایان هرچیزی».

معنی این کلمه بتازی: رُبَّ رَابِحٍ هُوَ خَاسِرٌ وَعَنْ كُلِّ مَدَارِعِ (۱) الْمَنَافِعِ حَاسِرٌ (۲).

معنی این کلمه بپارسی: بسیار سودها باشد که بازگشت آن بزیان بود وازآن غرامت افتد ومردم هردم ازآن رنج و نقصان بیند ؛ **شعر:**

ای بسا مرد سود جوینده — که قدم دررهِ مخوف (۳) نهاد
عاقبت چون بدستش آمد سود — واز آن سود درزیان افتاد

کلمهٔ هفتاد ودوّم - رُبَّ طَمَعٍ كَاذِبٍ.

بسا طمع که آن دروغ بود .

معنی این کلمه بتازی: رُبَّ طَمَعٍ كَبَرْقٍ خُلَّبٍ لَا يُرَى صِدْقُهُ وَلَا يُرْجَى وَدْقُهُ.

معنی این کلمه بپارسی: بسا طمع که مردم را افتد وبسا امیدها که دل او درآن بسته شود و عاقبت آن طمع دروغ و آتش آن امید بی‌فروغ باشد و از آن طمع هیچ ثمره و از آن امید هیچ فایده نیابد ؛ **شعر :**

درطمع دل نبست باید هیچ — که طمع بیشتر دروغ بود
آتشی کان طمع برافروزد — کی زخاکسترش فروغ بود

کلمهٔ هفتادوسیّم - اَلْبَغْيُ سَائِقٌ اِلَى الْحَيْنِ.

ستم کردن راننده است بهلاک .

۱- مدارع جمع مدرعه است که بمعنی درّاعه میباشد که یك نوع پوششی است .

۲- حاسر بمعنی بی سلاح است ودر اینجا باعتبار «مدارع» بمعنی بی لباس بکار رفته است یعنی ازهر نوع لباس منفعت وجامهٔ خیروسود عاری وبرهنه است ازقبیل :

«قدأصبحت أم الخيار تدعی — عليّ ذنباً كلّه لم أصنع»

۳- **درأقرب الموارد گفته :** «(أمر مخوف) يخاف منه و (طريق مخوف) يخاف فيه ، و (حائط مخوف) يخشی ان يقع» **درمنتهی الارب گفته :** «طریق مخوف راه بیمناك ونگویند : طريق مخيف لان الطريق لا يخيف وانما يخيف قاطعها ، و حائط مخیف بفتح المیم دیوار که بترسند ازافتادن وی برمردم» .

معنی این کلمه بتازی : اَلْبغی ذمیم و مرتعه وخیم ، یسوق صاحبه الی النَّصَبِ و الْعناء ؛ لا بل یقوده الی الْعطب و الْفناء .

معنی این کلمه بپارسی : هر که ستم کند وزیادتی جوید و قدم ازجادّه ودایرهٔ انصاف و انتصاف بیرون نهد شومی آن حال درو رسد و در أنیاب نوائب و أظفار مصائب هلاك گرداند ؛ **شعر** :

بغی شوم است گرد بغی مگرد | بغی بیخ حیات را بکند
مرد را از صف بقا ببرد | تا که او در کف فنا فکند

کلمهٔ هفتادوچهارم - فی کُلِّ جرعةٍ شرقةٌ و مع کُلِّ أکلةٍ غصّةٌ(۱) .

درهرجرعتی یکبارآب بگلو بماندنی است، وبا هرطعامی یکبار بگلو درگرفتنی است .

معنی این کلمه بتازی: خیرُ الدُّنیا مختلطٌ بشرّها و نفعها ممتزجٌ بضرّها، فمع کُلِّ فرحةٍ ترحةٌ ، و مع کُلِّ حبرةٍ عبرةٌ ، و مع کُلِّ ربحٍ خسارٌ ، و مع کُلِّ خمرٍ خمارٌ(۲) و مع کُلِّ منحةٍ محنةٌ .

معنی این کلمه بپارسی : دردنیا هیچ گل بی خار و هیچ می بی خمار(۳) وهیچ

۱- در نهج البلاغه دردومورد نقل شده (باب خطب و باب کلم قصار) لیکن باین عبارت: « مع کلّ جرعةٍ شرقٌ ، ومع کلّ أکلةٍ غصصٌ » (ج۲ شرح نهج البلاغهٔ ابن ابی الحدید چاپ اوّل مصر ص۴۲۳، وج۴ ص ۳۳۰) و « أکله » بظم همزه بمعنی لقمه و بفتح همزه بناء مرّه است.

۲- در نسخهٔ دانشگاه باضافهٔ : « و مع کُلِّ صحّةٍ علّةٌ ، و مع کُلِّ عزّةٍ ذلّةٌ ، و مع کُلِّ عسرةٍ یسرةٌ » و بنظر میرسد که از الحاقات کاتبان باشد و باتوجه بمقابلهٔ « یسره » با « عسره » این مطلب ثابت میشود، زیرا که « یسره » باین وزن بمعنی آسانی که در مقابل عسرت باشد در کتب لغت و ادب بنظر نمیرسد تا مثل رشید وطواط که بتصدیق همهٔ اهل فنّ نرّاد نطع ادب است آنرا بکار برد .

۳- نظیر این مضمونست آنچه سروده اند:

« دلی کو که از چرخ باری ندارد | رخی کز حوادث غباری ندارد »
« نظر در گلستان آفاق کردم | گلی نیست در وی که خاری ندارد »
« بگرد خرابات گیتی دویدم | سری نیست در وی خماری ندارد »
« بعبرت نگر در جهان تا ببینی | که ملك جهان اعتباری ندارد »

شادی بی غم و هیچ لذّت بی الم نیست ؛ **شعر :**

نیک و بد، بیش و کم، صلاح وفساد | هست آمیخته درین عالم
هیچ راحت ندید کس بی رنج | هیچ شادی ندید کس بی غم

کلمهٔ هفتاد و پنجم - مَنْ کَثُرَ فِکْرُهُ فِی الْعَواقِبِ لَمْ یَشْجَعْ .

هر که بسیار شود فکر او درعواقبِ کارها او شجاع نبود .

معنی این کلمه بتازی : مَنْ أَکْثَرَ النَّظَرَ فِی عَواقِبِ الْأَحْوالِ وَ خَواتِمِ الْأَعْمالِ ذَهَبَتْ شِدَّتُهُ وَ بَطَلَتْ نَجْدَتُهُ؛ فَلا یَخُوضُ الْکَرائِبَ(۱)، وَلا یَرُوضُ الْکَتائِبَ، وَلا یَمْلِکُ ناصِیَةَ مُرادِهِ، وَلا یُدْرِکُ قاصِیَةَ مُرْتادِهِ .

معنی این کلمه بپارسی : هر که درآخر کارها بسیار نگرد و درعواقب شغلها اندیشهٔ بی شمار کند او شجاع نباشد و بدانچه مراد و کام و آرزو و مرام اوست نرسد ؛ **شعر :**

هر که در عاقبت بسی نگرد | بیم دل باشد و تنک زَهره(۱)
نه بیابد ز عزّ تن حصّه | نه بگیرد ز کامِ دل بهره

کلمهٔ هفتاد و ششم - إِذا حَلَّتِ الْمَقادِیرُ ضَلَّتِ التَّدابِیرُ .

چون فرود آید قضاهای خدای گم شود تدبیرهای خلق .

معنی این کلمه بتازی : إِذا حَلَّ قَضاءُ اللهِ بِالْإِنْسانِ عُکِسَ تَدْبِیرُهُ وَ نُکِسَ تَقْدِیرُهُ فَلا یَعْرِفُ وَجْهَ صَلاحِهِ وَ فَلاحِهِ، وَلا یَعْلَمُ طَرِیقَ نَجاتِهِ وَ نَجاحِهِ .

۱- **درمنتهی الارب گفته :** « کریهه کسفینه سختی و بلا ؛ کرائب جمع » .

۲- **صاحب بهارعجم گفته :** « تُنُکْ زهره کنایه از مرد جبان و ترسنده باشد ؛ میرخسرو گفته :

« مرد تنک زهره نجوید ستیز | از تنکی لرزه کند تیغ تیز »

معنی این کلمه بپارسی : چون قضای خدای عزّوجلّ نازل شود تدبیر وتقدیر خلق باطل گردد تادرآن حال راه صلاح گم کنند وعنان صواب ازدست بدهند؛ **شعر:**

چون قضای خدای عزّوجلّ — بر سرِ بندهٔ شود نازل
همه تدبیر او شود گمراه — همه تقدیر او شود باطل

کلمهٔ هفتادوهفتم ـ اِذٰا حَلَّ الْقَدَرُ بَطَلَ الْحَذَرُ .

چون فرود آید قضای خدای باطل شود ترسیدن و پرهیز کردن .

معنی این کلمه بتازی : اِذٰا نَزَلَ قَضٰاءُ اللّهِ بِـالْاِ نْسٰانِ لَمْ يَنْفَعْهُ حَذَرُهُ وَ فِرٰارُهُ ، وَ لَمْ يَدْفَعْ عَنْهُ اَعْوٰانُهُ وَ اَنْصٰارُهُ .

معنی این کلمه بپارسی : چون قضای خدای عزّوجلّ فرود آید گریز و پرهیز و ترسیدن و هراسیدن سودندارد وهیچ چیز ازین جمله آن قضارا بازنگرداند؛ **شعر:**

چون قضای خدای نازل گشت — تو ز تسلیم و صبر ساز پناه
نتوان کرد دفعِ او بحذر — نتوان بست راهِ او بسپاه

کلمهٔ هفتادوهشتم ـ اَلاِحْسٰانُ يَقْطَعُ اللِّسٰانَ .

نیکویی کردن ببرد زبانِ بدگوی را .

معنی این کلمه بتازی : مَنْ اَحْسَنَ اِلَی النّٰاسِ فَقَدْ مَلَأَ اَفْئِدَتَهُمْ بِحُبِّهِ وَ وَلاٰ ئِهِ(۱) وَقَطَعَ اَلْسِنَتَهُمْ عَنْ سَبِّهِ وَ هِجٰا ئِهِ .

معنی این کلمه بپارسی : چون مرد بجای کسی احسان و مبرّت کند زبان اورا از هجا و مسبت خویش بریده گرداند و ذمّ بمدح بدل شود ؛ **شعر :**

هر که کردی بجای او احسان — مال دادی و مرد بخریدی
هم ضمیرش بمهر پیوستی — هم زبانش ز هجو ببریدی

۱- **دراقرب الموارد گفته :** « الولاء کسماء = الملك والمحبة و النصرة والقرب و القرابة » .

کلمهٔ هفتادونهم ـ اَلشَّرَفُ بِالْفَضْلِ وَالْأَدَبِ لَا بِالْأَصْلِ وَالنَّسَبِ.

سروری بفضل و ادبست نه بأصل و نسب.

معنی این کلمه بتازی: شَرَفُ الْمَرْءِ بِفَضْلِهِ لَا بِأَصْلِهِ وَجَلَالَتُهُ بِأَدَبِهِ لَا بِنَسَبِهِ فَافْخَرْ بِالْعُلُومِ الْعَالِيَةِ لَا(۱) بِالْعِظَامِ الْبَالِيَةِ.

معنی این کلمه بپارسی: مرد را فخر بهنر باید کرد نه بپدر، و شرف از ادب باید جست نه از نسب، و عزّ خویش در فضل باید دانست نه در أصل؛ شعر:

فضل جوی و ادب که نیست بحق — شرفِ مرد جز بفضل و ادب
مرد بی فضل و بی ادب خُرد است — ورچه دارد بزرگ اصل و نسب

کلمهٔ هشتادم ـ أَكْرَمُ الْأَدَبِ حُسْنُ الْخُلْقِ.

کریمترین ادب نیکوئی خوی است.

معنی این کلمه بتازی: حُسْنُ الْخُلْقِ أَكْرَمُ الْآدَابِ وَأَعْظَمُ الْأَحْسَابِ.

معنی این کلمه بپارسی: خوی نیکو از همه ادب بهترست و هرچه لوازم الطاف و مکارم اوصاف است درو مضمرست؛ شعر:

مرد بدخوی بر همه عالم — بی سبب سال و ماه در غضب است
نیکخویی گزین که نزد خرد — نیکخویی شریفتر ادب است

کلمهٔ هشتادویکم ـ أَكْرَمُ النَّسَبِ حُسْنُ الْأَدَبِ.

کریمترین نسب نیکویی ادب است.

---

۱ ـ در نسخهٔ دیگر: «ولا تفخر»؛ و این شرح مأخوذ از کلام دیگریست که آن نیز از امیر المؤمنین علی علیه السلام مرویست باین عبارت «المرء یفتخر بالهمم العالیة لا بالرمم البالیة» یعنی مرد بهمتهای بلند میبالد نه باستخوانهای پوسیده، و این سه بیت نیز در این باب شاهکارست:

« از هنر خویش گشا سینه را — مایه مکن نسبت دیرینه را »
« زنده بمرده مشو ای ناتمام — زنده تو کن مردهٔ خود را بنام »
« از پدر مرده ملاف ای جوان — ورنه سگی چون خوشی از استخوان »

معنی این کلمه بتازی: أَكْرَمُ نَسَبِ الرَّجُلِ حُسْنُ الْأَدَبِ لَا جَلَالَةُ الْأَبِ.

معنی این کلمه بپارسی : نیکویی ادب بهتر از بزرگواری نسب است؛ شعر :

ای که مغرور ماندهٔ شب و روز　　　بزرگیّ اصل و عزّ و نسب
شو بحسن ادب گرای که هست　　　حسبِ بهترِ تو حسنِ ادب

کلمهٔ هشتاد و دوّم ـ أَفْقَرُ الْفَقْرِ الْحُمْقُ .

درویشترین درویشیها حماقت است .

معنی این کلمه بتازی : أَفْقَرُ الْفُقَرَاءِ مَنْ كَثُرَ خُرْقُهُ وَ كَبُرَ حُمْقُهُ .

معنی این کلمه بپارسی : بدترین درویشیها حماقت است از بهرآنکه از حماقت مال بدست نیاید و بدست آمده ضایع شود ، و از عقل مال بدست آید و بدست آمده بماند و محفوظ شود و بعبث از دست نرود ؛ شعر :

گر فقیریّ و نیستی احمق　　　تا از آن فقر هیچ نندیشی
شکر کن اندرین مقام که نیست　　　بدتر از حمق هیچ درویشی

کلمهٔ هشتاد و سیّم ـ أَوْحَشُ الْوَحْشَةِ الْعُجْبُ .

بدترین وحشتها خویشتن بینی است .

معنی این کلمه بتازی : اِذَا كَانَ الْمَرْءُ ذَا عُجْبٍ فَالنَّاسُ يَسْتَوْحِشُونَ مِنْ صُحْبَتِهِ وَ يَسْتَنْفِرُونَ مِنْ مَحَبَّتِهِ فَيَبْقَى فِي وَحْشَةِ الْوَحْدَةِ بِلَا صَدِيقٍ يُجَالِسُهُ وَرَفِيقٍ يُؤَانِسُهُ .

معنی این کلمه بپارسی: هر که خویشتن بین باشد مردم از مجالستِ او بگریزند و از مؤانستِ او بپرهیزند و او همیشه در وحشتِ وحدت بمانده بود ؛ شعر :

گر ترا پیشه خویشتن بینیست　　　مردمان از تو مهر بردارند
سر ترا در مضایق وحشت　　　بی جلیس و أنیس بگذارند

کلمهٔ هشتادوچهارم - أَغْنَى الْغِنَى الْعَقْلُ.

بزرگترین توانگریها عقل است.

معنی این کلمه بتازی: اَلْعَقْلُ أَعْظَمُ الْغِنَى، وَبِهِ يُوصَلُ إِلَى الْمُنَى.

معنی این کلمه بپارسی: هرکه را خرد باشد او توانگرترین همهٔ مالداران بود از بهر آنکه اگر از مال هزینه کنی کم گردد و اگر از خرد هزینه کنی خرد بیفزاید و هرروز بسبب تجربت زیاد گردد؛ شعر:

ایکه خواهی توانگری پیوست — تا از آن ره رسی بمهتریی
از خرد جوی مهتری زیراك — نیست همچون خرد توانگریی

کلمهٔ هشتادوپنجم - اَلطَّامِعُ فِي وِثَاقِ(۱) الذُّلِّ.

طمع کننده در بند خواریست.

معنی این کلمه بتازی: اَلطَّامِعُ أَبَداً فِي صَغَارٍ وَ ذِلَّةٍ، وَخَسَارٍ وَ قِلَّةٍ.

معنی این کلمه بپارسی: هرکه طمع افزونی کند همیشه در مقام ذلت وسوقف قلت باشد؛ شعر:

تا توانی مگرد گرد طمع — اگر از عقل بهرهٔ داری
زانکه پیوسته مردم طامع — بسته باشد برشتهٔ خواری

کلمهٔ هشتادوششم - اِحْذَرُوا نِفَارَ النِّعَمِ فَمَا كُلُّ شَارِدٍ بِمَرْدُودٍ.

بپرهیزید از رمیدن نعمتها که نه هررمیدهٔ باز آورده شود.

معنی این کلمه بتازی: لَا تَفْعَلُوا شَيْئاً يُشَرِّدُ نِعْمَتَكُمْ وَيُنَفِّرُ دَوْلَتَكُمْ فَمَا كُلُّ شَارِدٍ يُرَدُّ إِلَى عَطَنِهِ، وَلَا كُلُّ نَافِرٍ يُعَادُ إِلَى وَطَنِهِ.

معنی این کلمه بپارسی: نعمت نگاهدارید و چیزی مکنید که نعمت را ازشما

۱- درأقرب الموارد گفته: «الوثاق بالفتح ویکسر مایشد به من قیدو حبل و نحوه».

برماند چه اگرنعمت از شمابرمد و زایل شود بازآوردنِ او دیگربار دشوار ومشکل بود ؛ **شعر :**

ایکه با نعمتی بسیرت بد | نعمت خویش را ز خود مرمان
که نه هرچه او رمیده‌شد زکسی | باز آوردنش بود آسان

کلمهٔ هشتادوهفتم ـ أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْأَطْمَاعِ.

بیشتر جایهای افتادنِ خردها زیر پدیدآمدنِ طمعهاست .

معنی این کلمه بتازی : اَلْغَالِبُ أَنَّ الطَّمَعَ إِذَا سَدَّ عَلَى الْعَقْلِ صَرَعَهُ فِي الْمَهْلَكَةِ وَ أَوْقَعَهُ فِي الْمَعْرَكَةِ.

معنی این کلمه بپارسی : هر که طمع برومستولی گردد عقلِ او مقهوروخردِ او مغلوب شود ؛ **شعر :**

آفتِ عقل مردم ازطمع است | تا توانی سوی طمع مگرای
چون طمع دست برد بنماید | عقل مردم درو فتد از پای

کلمهٔ هشتادوهشتم ـ مَنْ أَبْدَى صَفْحَتَهُ لِلْحَقِّ مَلَكَ، وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنِ الْحَقِّ هَلَكَ.

هر که پیدا کند کرانهٔ روی خویش مرحق را مالک شود ، و هر که اعراض کند از حق هلاك شود .

معنی این کلمه بتازی: مَنْ أَقْبَلَ عَلَى الْحَقِّ مَلَكَ، وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ هَلَكَ.

معنی این کلمه بپارسی: هر که برحق بود مالك شود برهرمراد، و هر که ازحق روی بگرداند و از وی اعراض کند هلاك شود و ازنجات بی‌بهره ماند؛ **شعر :**

هر که برحق بود بهر دوجهان | حاصل آرد بجملگی أغراض
باز در ورطهٔ هلاك افتد | آنکه از راه حق کند إعراض

کلمهٔ هشتاد و نهم - إِذَا أَمْلَقْتُمْ فَتَاجِرُوا اللّٰهَ بِالصَّدَقَةِ.

چون درویش شوید بازرگانی کنید با خدای بصدقه.

معنی این کلمه بتازی: اَلصَّدَقَةُ سَبَبٌ لِزِيَادَةِ الْمَالِ وَسَعَادَةِ الْحَالِ، وَمَنْ تَاجَرَ اللّٰهَ بِالصَّدَقَةِ نَالَ الْغُنْيَةَ وَحَازَ الْبُغْيَةَ.

معنی این کلمه بپارسی: صدقه سبب زیادت مال وسعادت حال است وهر که صدقه دهد توانگر شود واز حال بد باز رهد؛ **شعر:**

هیچ چیزی مدان توچون صدقه | هست از و مال و جاه را بیشی
او رساند بناز و استغنا | وا رهاند زرنج درویشی

کلمهٔ نودم - مَنْ لَانَ عُودُهُ كَثُفَتْ أَغْصَانُهُ (١).

هر که نرم باشد چوب او کشن (٢) شود شاخهای او.

معنی این کلمه بتازی: مَنْ لَانَ هَانَ فِي أَعْيُنِ خَدَمِهِ وَأَغْذِيَاءِ نِعَمِهِ فَلَا يُطِيعُونَ أَمْرَهُ وَلَا يُعَظِّمُونَ قَدْرَهُ.

معنی این کلمه بپارسی: هر که نرم باشد وسیاست بوقت نکند ومراسم تأدیب را مهمل فرو گذارد حاشیهٔ (٣) او گردنکشی کنند واورا حرمت ندارند وبمراد او نروند؛ **شعر:**

هر که با کهتران کند نرمی | ماند اندر بلیتِ ایشان
ننهندش براستی گردن | نبرندش بواجبی فرمان

١- در باب کلم قصار نهج البلاغه نقل، ودر جلد ٤ چاپ مصر شرح ابن ابی الحدید (ص ٣٣٧) شرح شده است لیکن **پوشیده نماند** که شارح «کثفت» را از «رجلٌ کثیفٌ» أی ثقیلٌ غلیظ المعاشرة» گرفته واگر نه معنی «کثفت أغصانه» بمعنی «کثرت أعوانه» است چنانکه ظاهر است وشارحان نهج البلاغه نیز تصریح کرده اند پس این معنی رشید بر خلاف معنی مشهور است.

٢- **در برهان قاطع گفته:** «کشن بفتح اول وثانی وسکون نون بمعنی انبوه وبسیار باشد وبفتح اول وسکون ثانی وفتح اول وکسر ثانی هم آمده است وبا کاف فارسی نیز هست».

٣- **در أقرب الموارد گفته:** «= الحاشية أهل الرجل وخاصته».

کلمهٔ نودویکم - قَلْبُ الْأَحمَقِ فِي فِيه.

دل احمق در دهان اوست.

معنی این کلمه بتازی : كُلُّ سِرٍّ يَكُونُ فِي قَلْبِ الْأَحمَقِ يُذِيعُهُ بِلِسَانِهِ وَ يُشِيعُهُ لِإِخْوَانِه.

معنی این کلمه بپارسی : هرچه در دل أحمق باشد بزبان بگوید و خلق را بر أسرار خویش آگاه کند وهیچ چیز پوشیده ونهفته ندارد ؛ **شعر** :

هر که او هست باحماقت جفت | جایگاهِ دلش دهان وی است
هرچه دارد زنیک و بد دردل | آن همه برسرِ زبانِ وی است

کلمهٔ نودودوّم - لِسَانُ الْعَاقِلِ فِي قَلْبِهِ.

زبان خردمند در دل اوست.

معنی این کلمه بتازی : كُلُّ سِرٍّ يَكُونُ لِلْعَاقِلِ فَقَلْبُهُ يُخْفِيهِ وَ يَسْتُرُه، وَ لِسَانُهُ لَا يُفْشِيهِ وَلَا يَذْكُرُه.

معنی این کلمه بپارسی : هر که خردمند باشد سرخویش در دل نگاهدارد ، وبزبان باهیچ کس نگوید ودرپیدا کردن آن اندیشهٔ بسیار کند وتا او رانیک معلوم ومحقق نگردد و مصور و مخمر نشود که پیدا کردن آن صواب است بزبان نراند ، وباهیچ کس پیدانکند؛ **شعر** :

هر که او هست با کمال خرد | هست پنهان زبان اودردل
نشود هیچ سرّ او پیدا | نبود هیچ گفت او باطل

کلمهٔ نودوسوّم - مَنْ جَرَى فِي عِنَانِ أَمَلِهِ عَثَرَ بِأَجَلِه (۱).

هر که برود درعنان امل خویش ناگاه درافتد بأجل خویش.

۱- در کلم قصار نهج البلاغه مذکور، ودر جلد ٤ شرح نهج البلاغهٔ ابن ابی الحدید چاپ مصر (ص ۲۵۱) مشروح است.

معنی این کلمه بتازی : مَنْ غَرَّتْهُ کَوَاذِبُ الْآمَالِ جَرَّتْهُ جَوَاذِبُ الْآجَالِ.

معنی این کلمه بپارسی : هر که عنان خود بدست أمل دهد وبرموجب هوای نفس رود زود باشد که درمغاك هلاك افتد ؛ شعر :

هر که بدهد عنان بدست امل ‌‌‌ در همه کارها بگفت هوا
اندر اندازدش بچاه اجل ‌‌‌ زود باشد که آن امل ناگاه

کلمهٔ نودوچهارم ـ اِذَا وَصَلَتْ اِلَیْکُمْ أَطْرَافُ النِّعَمِ فَلَا تُنَفِّرُوا أَقْصَاهَا بِقِلَّةِ الشُّکْرِ.

چون برسد بشما کرانه های نعمتها پس مرمانید غایتِ آنرا باندکی شکر .

معنی این کلمه بتازی: مَنْ لَمْ یَشْکُرِ النِّعَمَ الْحَاصِلَةَ لَدَیْهِ الْوَاصِلَةَ اِلَیْهِ حُرِمَ النِّعَمَ النَّائِیَةَ مِنْهُ الْقَاصِیَةَ عَنْهُ.

معنی این کلمه بپارسی : نعمتهائی که بنزدیک شما رسیده باشد آنرا شکر گوئید وسپاس دارید تا از آن نعمتها که دورست وهنوز بشما نرسیده است نومید نگردید ومحروم نمانید ، شعر :

خرد باشد چو نقطهٔ موهوم ‌‌‌ چون بیابی تونعمتی ورچند
شکر آن یافته فرو مگذار

کلمهٔ نودو پنجم ـ اِذَا قَدَرْتَ عَلٰی عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُکْرًا لِلْقُدْرَةِ عَلَیْهِ.

چون قادرشدی بردشمن پس بکن عفو کردن ازوراشکر قدرت یافتن برو .

معنی این کلمه بتازی : مَنْ وَعَدَ فَوَفٰی وَ قَدَرَ فَعَفَا فَقَدْ قَضٰی حَقَّ النِّعْمَةِ وَ أَدّٰی شُکْرَ الْقُدْرَةِ.

معنی این کلمه بپارسی : چون بردشمن خویش قدرت یافتی شکر قدرت یافتن آن باشد که ازو درگذاری و گناه اورا عفو کنی ؛ شعر :

چون شدی بر عدوی خود قادر — عفو را شکر قدرت خود ساز
رحم کن رحم کن که هرچه کنی — در جهان جز همان نیابی باز

کلمهٔ نود و ششم ـ مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئاً إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ وَصَفَحَاتِ وَجْهِهِ.

در دل نداشت هیچ کس چیزی مگر که آن چیز پدید آمد در ناگاه گفتهای زبانِ او و گونه های رویِ او.

معنی این کلمه بتازی: مَنْ أَضْمَرَ شَيْئاً ظَهَرَ ذٰلِكَ فِي أَثْنَاءِ أَقْوَالِهِ وَأَدْرَاجِ أَفْعَالِهِ.

معنی این کلمه بپارسی: هر که در دل چیزی دارد اثرِ آن چیز در أثنای گفتار او وأدراج کردار او پیدا باشد ؛ **شعر:**

هر که چیزی نهفت اندر دل — تا بدانی که چیست میجویش
گاه اندر میانهٔ گفتش — گاه اندر کرانهٔ رویش

کلمهٔ نود و هفتم ـ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ (١) رَمَزَاتِ الْأَلْحَاظِ، وَسَقَطَاتِ الْأَلْفَاظِ، وَشَهَوَاتِ (٢) الْجَنَانِ وَهَفَوَاتِ اللِّسَانِ.

ای بارخدای بیامرز زدنهای چشمها را، وناپسندیدهٔ لفظها را، وآرزوهای دل را وخطاهای زبان را.

معنی این کلمه بتازی: اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ مَا عَرَفْتَ فِي أَلْحَاظِنَا وَأَلْفَاظِنَا مِنَ الذُّنُوبِ، وَاسْتُرْ مَا رَأَيْتَ فِي أَفْئِدَتِنَا وَأَلْسِنَتِنَا مِنَ الْعُيُوبِ.

معنی این کلمه بپارسی: بار خدایا بیامرز گناهانی را که برچشمهای ما ولفظهای ما رفته است وبردلها وزبانهای ما گذشته (٣) ؛ **شعر:**

---

١ ـ در نهج البلاغه باضافهٔ «لی». ٢ ـ در نهج البلاغه: «سهوات» بسین مهمله وهو الاصح بقرینهٔ «الهفوات» رجوع شود بباب خطب (ج٢ شرح نهج ابن ابی الحدید چاپ مصر: ص٦٣).
٣ ـ مناسب این کلمات بلند است این دو بیت منسوب ببابا طاهر عریان بزبان عامیانه:

«از آن روزی که ما را آفریدی — بغیر از معصیت چیزی ندیدی»
«خداوندا بحق هشت و چارت — زما بگذر شتر دیدی ندیدی»

این گناهان که یاد خواهم کرد — یارب از ما بفضل درگذران
زدنِ چشم و زشتی گفتار — راندنِ شهوت و خطای زبان

کلمهٔ نود و هشتم ـ اَلْبَخِیلُ مُسْتَعْجِلُ الْفَقْرِ یَعِیشُ فِی الدُّنْیا عَیْشَ الْفُقَراءِ وَ یُحاسَبُ فِی الْعُقْبیٰ حِسابَ الْاَغْنِیاءِ.

بخیل شتاب کننده درویشی است بزید دردنیا زیستن درویشان وحساب کرده شود درعقبی چون حساب توانگران .

معنی این کلمه بتازی: اَلْبَخِیلُ فَقِیرٌ مِنْ غَیْرِ رِقَّةِ حالٍ وَ قِلَّةِ مالٍ ؛ یَعِیشُ فِی الدُّنْیا عَیْشَ اَصْحابِ الْخَسارِ وَ یُحاسَبُ فِی الْعُقْبیٰ حِسابَ اَرْبابِ الْیَسارِ.

معنی این کلمه بپارسی : بخیل بتعجیل درویشی را بخویشتن میکشد و مال نگاه میدارد ، درین جهان چون درویشان زندگانی کنند، نه او را ازمال لذّتی ونه ازعمر راحتی، ودرآن جهان چون توانگران رنج حساب کشد بدقیق وجلیل آنچه پنهان کرده است وبکثیرو قلیل آنچه نگاهداشته است و نخورده وپیش نفرستاده ؛ **شعر :**

هست مرد بخیل ره داده — فقر را سوی خویش بشتاب
این جهان همچومفلسان بمعاش — وان جهان چون توانگران بعذاب

کلمهٔ نود و نهم ـ لِسانُ الْعاقِلِ وَراءَ قَلْبِهِ.

زبانِ خردمند پسِ دل اوست.

معنی این کلمه بتازی : لِسانُ الْعاقِلِ تابِعٌ طائِعٌ لِلُبِّهِ ما لَمْ یُخَمِّرْهُ اَوَّلاً فِی جَنانِهِ لَمْ یَذْکُرْهُ بِلِسانِهِ.

معنی این کلمه بپارسی: خردمند چون خواهد که سخن گوید دردل بیندیشد ودر صلاح وفساد آن بنگرد آنگاه برزبان براند پس زبان اوتابع وطایع عقل او باشد ؛ **شعر :**

مرد عاقل گهِ سخن گفتن — دل خود هادی زبان دارد

تا حدیثی بدل نیندیشد   بزبان آن حدیث نگذارد

کلمهٔ صدم - قَلْبُ الْأَحْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ.

دل احمق پس زبان اوست.

معنی این کلمه بتازی: قَلْبُ الْأَحْمَقِ تَبَعٌ لِلِسَانِهِ جَارٍ فِي عِنَانِهِ يَلْفِظُ الْقَوْلَ مِنْ فِيهِ ثُمَّ يَتَأَمَّلُ كَالنَّادِمِ فِيهِ.

معنی این کلمه بپارسی : احمق هرچه یابد و فرازبان او آید بگوید آنگه بدل درصلاح وفسادآن اندیشد وخطا وخلل که واقع شده باشدادراك نتواند که دیگر آن معنی نگوید دل اوتابع زبان وطایع هذیان اوباشد ؛ **شعر** :

مرد احمق گه سخن گفتن   دل خود تابع زبان دارد
هرچه یابد بگوید و آنگاه   دل بر آن قول گفته بگمارد

والسّلام علی من اتّبع الهدی

چهارم ذی الحجة الحرام ۱۳۸۲ هجری

برابر

هشتم اردیبهشت ۱۳۴۲ هجری شمسی

متون أحاديث

(طبق شمارۂ ترتیب کتاب)

۱- لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً
۲- الناس نيام فاذا ماتوا انتبهوا
۳- الناس بزمانهم أشبه منهم بآبائهم
۴- ما هلک امرء عرف قدره
۵- قيمة كل امرء ما يحسنه
۶- من عرف نفسه فقد عرف ربه
۷- المرء مخبوء تحت لسانه
۸- من عذب لسانه كثر إخوانه
۹- بالبر يستعبد الحر
۱۰- بشر مال البخيل بحادث اووارث
۱۱- لا تنظر الى من قال وانظر الى ما قال
۱۲- الجزع عند البلاء تمام المحنة
۱۳- لا ظفر مع البغى
۱۴- لا ثناء مع الكبر
۱۵- لا بر مع الشح
۱۶- لا صحة مع النهم
۱۷- لا شرف مع سوء الادب
۱۸- لا اجتناب من محرم مع الحرص
۱۹- لا راحة مع الحسد
۲۰- لا محبة مع مراء
۲۱- لا سؤدد مع انتقام
۲۲- لا زيارة مع زعارة
۲۳- لا صواب مع ترك المشورة
۲۴- لا مروءة لكذوب
۲۵- لا وفاء لملول
۲۶- لا كرم أعز من التقى
۲۷- لا شرف أعلى من الاسلام
۲۸- لا معقل أحسن من الورع
۲۹- لا شفيع أحسن من التوبة
۳۰- لا لباس أجمل من السلامة
۳۱- لا داء أعيى من الجهل
۳۲- لا مرض أضنى من قلة العقل
۳۳- لسانک يقتضيک ما عودته
۳۴- المرء عدو ما جهله
۳۵- رحم الله امرءً عرف قدره ولم تيعد طوره
۳۶- اعادة الاعتذار تذكير للذنب
۳۷- النصح بين الملأ تقريع
۳۸- اذا تم العقل نقص الكلام
۳۹- الشفيع جناح الطالب
۴۰- نفاق المرء ذلة
۴۱- نعمة الجاهل كروضة في مزبلة
۴۲- الجزع أتعب من الصبر
۴۳- المسؤول حر حتى يعد
۴۴- اكبر الاعداء أكبرهم مكيدة
۴۵- من طلب مالا يعنيه فاته ما يعنيه
۴۶- السامع للغيبة احد المغتابين
۴۷- الذل مع الطمع
۴۸- الراحة مع اليأس
۴۹- الحرمان مع الحرص
۵۰- من كثر مزاحه لم يخل من حقد عليه اواستخفاف به
۵۱- عبد الشهوة أذل من عبد الرق

٥٢- الحاسد مغتاظ على من لا ذنب له
٥٣- كفى بالظفر شفيعاً للمذنب
٥٤- رب ساعٍ فيما يضره
٥٥- لا تتكل على المنى فانها بضائع النوكى
٥٦- اليأس حر والرجاء عبد
٥٧- ظن العاقل كهانة
٥٨- من نظر اعتبر
٥٩- العداوة شغل
٦٠- القلب اذا أكره عمى
٦١- ألادب صورة العقل
٦٢- لاحياء لحريص
٦٣- من لانت أسافلهُ صلبت أعاليه
٦٤- من أتى فى عجانه قل حياؤه وبذؤ لسانه
٦٥- السعيد من وعظ بغيره
٦٦- الحكمة ضالة المؤمن
٦٧- الشر جامع لمساوى العيوب
٦٨- كثرة الوفاق نفاق وكثرة الخلاف شقاق
٦٩- رب آمل خائب
٧٠- رب رجاء يؤدى الى الحرمان
٧١- رب رباح يؤدى الى الخسران
٧٢- رب طمع كاذب
٧٣- البغى سائق الى الحين
٧٤- فى كل جرعة شرقة ومع كل اكلة غصة
٧٥- من كثر فكره فى العواقب لم يشجع
٧٦- اذا حلت المقادير ضلت التدابير
٧٧- اذا حل القدر بطل الحذر
٧٨- الاحسان يقطع اللسان
٧٩- الشرف بالفضل والادب لا بالاصل والنسب
٨٠- أكرم الادب حسن الخلق
٨١- أكرم النسب حسن الأدب
٨٢- أفقر الفقر الحمق
٨٣- أوحش الوحشة العجب
٨٤- أغنى الغنى العقل
٨٥- الطامع فى وثاق الذل
٨٦- احذروا نفار النعم
٨٧- أكثر مصارع العقول تحت بروق الاطماع
٨٨- من أبدى صفحته للحق هلك، ومن أعرض عن الحق هلك
٨٩- اذا أملقتم فتاجروا الله بالصدقة
٩٠- من لان عوده كثفت أغصانه
٩١- قلب الاحمق فى فيه
٩٢- لسان العاقل فى قلبه
٩٣- من جرى فى عنان أمله عثر بأجله
٩٤- اذا وصلت اليكم اطراف النعم فلا تنفروا أقصاها بقلة الشكر
٩٥- اذا قدرت على عدوك فاجعل العفو عنه شكراً للقدرة عليه
٩٦- ما أضمر أحد شيئاً الا ظهر فى فلتات لسانه وصفحات وجهه
٩٧- اللهم اغفر رمزات الالحاظ و سقطات الالفاظ وسهوات الجنان وهفوات اللسان
٩٨- البخيل مستعجل الفقر يعيش فى الدنيا عيش الفقراء ويحاسب فى العقبى حساب الاغنياء
٩٩- لسان العاقل وراء قلبه
١٠٠- قلب الاحمق وراء لسانه

برخی از آثاری که باهتمام ناشر این رساله تاکنون طبع شده

۱- محاسن برقی

۲- کتاب النقض شیخ عبدالجلیل رازی با متعلقاتش.

۳- تفسیر جلاء الاذهان معروف بتفسیر گازر.

۴- شرح آقا جمال خوانساری برغرر و درر آمدی.

۵- شرح فارسی مصباح الشریعة.

۶- شرح فارسی کلمات پیغمبر (ص).

۷- آثار الوزراء عقیلی.

۸- نسائم الاسحار.

۹- دیوان حاجی میرزا ابوالفضل تهرانی.

۱۰- رجال ابن داود و برقی.

۱۱- شش رسالهٔ مولی محمد طاهر قمی.

۱۲- الصوارم المهرقة تألیف قاضی شوشتری.

۱۳- میزان الملل علی بخش میرزا قاجار.

۱۴- الفصول الفخریة تألیف ابن عنبه.

۱۵- زادالسالک فیض کاشانی.

۱۶- الرسالة العلیة تألیف کاشفی.

۱۷- توضیح الاشتباه، معرفة الصحابه، رجال قاین.

۱۸- نقاوة الاصابة فیمن اجمعت علیه العصابة.

۱۹- التفضیل للکراجکی.

۲۰- مفتاح التحقیق.